



ترجمه و شرح نامه ۴۵ نهج البلاغه

بخش اول: ساده زیستی کارگزاران (اخلاق کارگزاری)

متن عربی:

و من کتاب له (علیه السلام) إلى عثمان بن حنیف الأنصاری و کان عامله علی البصره
و قد بلغه أنه دُعی إلى وکیمه قوم من أهلها، فمضى إليها - قوله:
أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْذُبَةٍ
فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ؛ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى
طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ غِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ
عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ، وَ مَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ [وَجْهِهِ] وَجْوهِهِ فَلَّ مِنْهُ.

ترجمه شهیدی:

و از نامه آن حضرت است به عثمان پسر حنیف انصاری که عامل او در بصره بود به امام خیر رسید که او را به مهمانی
مردمی از بصره خوانده اند و او بدانجا رفته:

اما بعد، پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از جوانان بصره تو را برخوانی خوانده است و تو بدانجا شتافته
ای. خوردنیهای نیکو برایت آورده اند و پی در پی کاسه ها پیشت نهاده. گمان نمی کردم تو مهمانی مردمی را پذیری
که نیازمندان به جفا رانده است و بی نیازشان خوانده. بنگر - کجایی - و از آن سفره چه می خایی. آنچه حلال از حرام
ندانی بیرون انداز، و از آنچه دانی از حلال به دست آمده در کار خود ساز.

شرح: پیام امام امیرالمومنین (ناصرمکارم شیرازی)

إِلَى عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفِ الْأَنْصَارِيِّ - وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقَدْ
بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِيَ إِلَى وَكِيمَةٍ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا، فَمَضَى إِلَيْهَا - قَوْلُهُ.

از نامه های امام (علیه السلام) به عثمان بن حنیف انصاری، فرماندار بصره، است، بعد از آنکه خبر به آن حضرت رسید که به
میهمانی جمعی (از مرفهین) اهل بصره دعوت شده و او هم در آن میهمانی شرکت کرده است.



نامه در یک نگاه:

این نامه از نامه های بسیار مهم نهج البلاغه است که درس های فراوانی به همه پویندگان راه حق و مخصوصاً زمامداران و مسئولان کشورهای اسلامی می دهد و شامل چند بخش است:

۱- ابتدا امام (علیه السلام) به مخاطب خود که عثمان بن حنیف؛ فرماندار بصره است خبر می دهد که گزارش شرکت او در میهمانی یکی از اشراف بصره به او رسیده است. در ضیافتی که فقط ثروتمندان حضور داشتند و سفره ای پر نعمت و رنگارنگ بود هاست، حضرت او را به جهت شرکت در چنین ضیافتی سرزنش می فرماید.

۲- در بخش دوم به او یادآور می شود که هر کس باید در زندگی، پیشوا و رهبر داشته باشد. آن گاه زندگی خودش را به عنوان پیشوا و رهبر برای او شرح می دهد که چگونه به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرده و ثروتی نیز برای خود نیندوخته است؛ ولی تأکید می فرماید: من انتظار ندارم که همچون من زندگی کنی. انتظار من این است که ساده زیستی و تقوا و پرهیزکاری را فراموش نکنی.

۳- در بخش دیگری از این نامه به داستان فدک اشاره می فرماید و می گوید: تنها چیزی که از ثروت دنیا در دست ما بود، فدک بود که آنرا هم حسودان و دشمنان اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دست ما گرفتند؛ هر چند من نیازی به فدک و غیر فدک ندارم. پایان زندگی همگی ما مرگ و سرانجام خانه ما گوری تنگ و تاریک است.

۴- در بخش دیگری به این نکته مهم اشاره می کند که ساده زیستی من از آن رو نیست که امکان برخورداری از مواهب مادی دنیا را ندارم، بلکه به آن دلیل است که وظیفه خطیر رهبری مردم را بر عهده دارم و این موقعیت ایجاب می کند که در سختی ها و تلخی های زندگی باضعیف ترین مردم شریک باشم؛ شبانگاه سیر نخواهم در حالی که در گوشه و کنار کشور اسلام گرسنه ای سربه بالین گذارد.

۵- در بخش دیگری پاسخ به این سؤال می دهد که ممکن است بعضی بگویند اگر علی بن ابی طالب چنین غذای ساده ای داشته باشد باید چنان ضعیف باشد که نتواند در میدان جنگ آن شجاعت و هورشادت هارانشان دهد؛ ولی آگاه باشید درختان بیابانی که از آب و غذای کمتری استفاده می کنند چوب های محکم تر دارند.



۶- در آخرین بخش این نامه (که مرحوم سید رضی بعد از حذف بعضی از قسمت ها به نقل آن پرداخته است)؛ امام (علیه السلام) دنیا را مخاطب قرار داده و آن را به شدت از خود می راند و از زرق و برق دنیا اعلام بیزاری می کند. آن گاه پس از ستایش کسانی که مسئولیت های واجب خود را در پیشگاه الهی انجام داده و به عبادت و شب زنده دار می پردازند بار دیگر عثمان بن حنیف را مخاطب قرار داده و او را به تقوای الهی و ساده زیستی فرامی خواند تا از آتش دوزخ رهایی یابد.

دعوت نماینده امام به میهمانی پرزرق و برق!

امام (علیه السلام) در بخش اول این نامه عثمان بن حنیف انصاری را که از اصحاب با فضیلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و از سوی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به فرمانداری بصره انتخاب شده بود مخاطب ساخته و در تعبیراتی سرزنش آلود می فرماید: «اما پس (از حمد و ثنای الهی) ای پسر حنیف! به من گزارش داده اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته ای و) به سرعت به سوی آن شتافته ای در حالی که غذاهای رنگارنگ و ظرف های بزرگ طعام یکی از پس از دیگری پیش روی تو (به وسیله خادمانش) قرار داده می شد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ (۲) الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ)

(فِتْيَةٌ) جمع فتی در اصل به معنای جوان نخواستار و شاداب است و گاهی به افراد صاحب سن و سالی که دارای زندگی پرنشاطی هستند نیز اطلاق می شود و در اینجا به معنای اشراف است.

«مَأْدُبَةٌ» از ریشه «ادب» به معنای دعوت های رسمی و قابل توجه است که در آن آداب رعایت می شود.

«جِفَان» جمع جَفْنَةٌ (بر وزن وزنه) به معنای ظرف های بزرگ غذاخوری است. این تعبیر نشان می دهد که مجلس مورد نظر در این نامه مجلس گسترده ای بوده که گروهی از اشراف در آن دعوت داشتند و انواع غذاها بر سر سفره آماده بوده است.

آن گاه امام (علیه السلام) می افزاید: «من گمان نمی کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که



نیازمندان (از نشستن بر سر آن سفره) ممنوع باشد و (تنها) ثروتمندشان دعوت شود؛ (وَمَا ظَنَنْتُ أَنْكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ (۳) مَجْفُوءٌ (۴)، وَغَنِيَّهُمْ مَدْعُوءٌ)

امام (علیه السلام) عیب بزرگ این سفره را انحصاری بودن آن برای اغنیا ذکر کرده است. اگر غذاهای رنگارنگ منحصر به آنها نبود و گرسنگان و نیازمندان هم از آن بهره می گرفتند، اشکال بسیار کمتری داشت، بنابراین پرزرق و برق بودن و استفاده از انواع غذاهای گوناگون از یک سو و محروم بودن مستمندان از سوی دیگر ایراد مهم آن سفره بوده است که اگر والی بودن عثمان بن حنیف را بر آن بیفزاییم اشکال آن بیشتر می گردد.

از ادامه بحث استفاده می شود که این سفره ایراد چهارمی هم داشته و آن وجود اموال مشتبه به حرام در آن بوده است، زیرا در ادامه می فرماید: «به آنچه در دهان می گذاری و می خوری بنگر، آنچه حلال بودنش برای تو مشکوک باشد از دهان فرو افکن و آنچه را به پاکی و حلال بودنش یقین داری تناول کن»؛ (فَأَنْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَمُهُ (۵) مِنْ هَذَا الْمُقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهُ (۶)، وَمَا أُيَقِنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ)

این نکته قابل توجه است که امام (علیه السلام) به قدری مراقب کارگزاران خود بوده و در حرکات و رفتار آنها دقت می کرده که کوچک ترین نقطه ضعفی نداشته باشند تا جایی که حتی شرکت در یک مهمانی نامناسب را بر آنها خرده می گرفته و با نامه بلندبالایی مملو از نصایح مختلف به آنها هشدار می داده و نصیحت می فرموده است. کاری که شاید در هیچ جای دنیا معمول نبوده و نیست.

در میان نامه های امام (علیه السلام) به کارگزاران خود این قبیل نامه ها کم نیست و همگی نشان می دهد که امام (علیه السلام) نهایت تدبیر را در امر کشورداری رعایت می کرده است. نکته دیگر اینکه نظر مبارک امام (علیه السلام) این است که حاکمان و مقامات برجسته حکومت اسلامی همیشه در کنار مردم و توده های مستضعف باشند و به مرفهان بی درد که توقعشان از همه بیشتر و یاریشان به هنگام یاری دادن از همه کمتر است، هرگز اهمیتی ندهند. تجربه نشان داده که در مواقع بحرانی تنها گروه اول مدافعان سرسخت و ایثارگران بی متند.

نکته:

عثمان بن حنیف کیست؟



در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که عثمان بن حنیف از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بود، در غزوه احد و پس از آن شرکت داشت و در عصر خلیفه دوم به موجب تقوا و پاکدامنی خاصی که داشت مأمور اندازه گیری سرزمین های خراجی عراق و سپس والی بصره شد. هنگامی که فتنه جمل رخ داد انصار عایشه به او پیشنهاد کردند که همراه آنها بر ضد علی (علیه السلام) بجنگد (در حالی که او والی بصره بود). او از این کار خودداری کرد. طرفداران عایشه تمام موی سر و صورت و ابروهای او را کردند و با همان حال نزد عایشه بردند. او گفت: رهایش کنید. عثمان بن حنیف خدمت علی (علیه السلام) آمد و در جنگ جمل همراه آن حضرت بود. سپس ساکن کوفه شد و در دوران خلافت معاویه چشم از جهان فرو بست. (۷) بعضی نیز گفته اند که در زمان خلافت معاویه در مدینه از دنیا رفت.

جالب اینکه در کتاب استیعاب ابن عبد البر آمده است: هنگامی که عراق فتح شد، خلیفه دوم با یارانش مشورت کرد چه کسی مصلحت است به عراق برود و والی آنجا باشد؟ همگی بالاتفاق گفتند: عثمان بن حنیف مناسب است و افزودند که او می تواند بیش از این را هم اداره کند، زیرا بصیرت و عقل و معرفت و تجربه فراوانی دارد. (۸)

در کتاب مستدرکات علم رجال الحدیث آمده است که او و برادرش، سهل بن حنیف در زمره دوازده نفری بودند که به ابو بکر ایراد کردند و اعمال او را زیر سؤال بردند. سپس می افزاید: عثمان و برادرش سهل جزء مأموران خاص علی (علیه السلام) (شرطه الخمیس) بودند که امام (علیه السلام) بهشت را برای آنان تضمین کرد. (۹)

در اسد الغابه آمده است که عثمان بن حنیف می گوید: در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بودم، مرد نابینایی خدمتش آمد عرض کرد دعا کن خدا چشم من را به من باز گرداند. فرمود: چگونه است تو را به حال خود رها کنم؟ عرض کرد نه و چند بار اصرار کرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِتَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَفِّعْهُ فِيَّ؛ خداوندا من از تو تقاضا می کنم و به محمد پیامبرت، پیامبر رحمت متوسل می شوم. ای محمد من در حاجتی که به سوی پروردگارم دارم به تو متوسل می شوم که این حاجتم را بر آوری خداوندا او را شفیع من قرار بده. بعد از این دعا خداوند



نور چشمانش را به او باز گرداند». (۱۰)

این سخن را با سخنی از امام علی بن موسی الرضا (طبق نقل رجال مامقانی) پایان می دهیم. امام (علیه السلام) فرمود: عثمان بن حنیف از کسانی بود که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) وفادار ماند و هیچ گونه تغییری به مسائل خود نداد. (۱۱)

پی نوشت:

۱- سند نامه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه تصریح می کند که بخشی از این نامه را پیش از مرحوم سید رضی، صدوق در کتاب امالی خود آورده است. شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این نامه در چند مورد می گوید: در روایت دیگری چنین و چنان آمده که نشان می دهد منبع دیگری در اختیار داشته و این عبارات متفاوت را از آنجا نقل می کرده است. حتی در یک مورد تعبیر می کند که گروهی فلان عبارت این جمله را چنین نقل کرده اند که تعبیر به گروهی قابل تأمل است. اضافه بر اینها بخش هایی از این نامه، بعد از سید رضی در کتاب های متعددی مانند خرائج قطب راوندی و روضه الواعظین فتال نیشابوری و المناقب ابن شهر آشوب و ربیع الابرار زمخشری با تفاوت هایی نقل شده است. این تفاوت ها نشان می دهد که آنها نیز منابع دیگری در اختیار داشته اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۷۳). این نامه را «بری» (متوفای قرن ۷) نیز در کتاب الجوهره فی نسب الامام علی، ص ۸۱، با اضافاتی آورده است.

۲- جمله «تُسْتَطَابُ لَكَ» به این معناست که انواع خوب (از غذاهای رنگارنگ) برای تو طلب می شود. از ریشه «طیب» به معنای خوب و پاکیزه و لذیذ گرفته شده است.

۳- «عائل» به معنای عائله دار نیازمند است.

۴- «مَجْفُو» به معنای محروم است و کسی که در حق او جفا شده است.

۵- «تَقْضِيْمُهُ» از ریشه «قَضَم» بر وزن «فهم» به معنای جویدن و گاه به معنای خوردن است و «مَقْضَم» به غذایی که به دهان می گذارند اطلاق می شود.

۶- «فَالْفِطْه» از ریشه «لَفَط» به معنای بیرون افکندن از دهان است و الفاظ را بدین جهت الفاظ می گویند که گویی از دهان بیرون افکنده می شوند.

۷- الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۲۰۵.



۸- استیعاب، ج ۳، ص ۸۹.

۹- مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۱۳.

۱۰- اسدالغابه، ج ۳، شرح حال عثمان بن حنیف، شماره ۳۵۷۱. شبیه همین معنا در مسند

احمد، ج ۴، ص ۱۳۸ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۱۹ آمده است. حاکم بعد از نقل این حدیث می گوید: این حدیث صحیح السندی است، هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند (ای کاش مخالفان نادان توسل، حداقل به مبانی روایی خود مراجعه می کردند تا بدانند چه اندازه در اشتباهند).

۱۱- رجال مامقانی، شرح حال عثمان بن حنیف.

بخش دوم: اطاعت از امام و ولی در ساده زیستی

متن عربی:

أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ؛ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ. فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَ لَا أَعْدَدْتُ لِإِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا وَ لَا حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا وَ لَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةً، وَ لَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَ أَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقْرَةً.

ترجمه شهیدی:

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که پی وی را پوید، و از نور دانش او روشنی جوید. بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و -در پارسایی- کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن. که به خدا از دنیای شما زری نیندوختم، و از غنیمتهای آن ذخیرت نمودم، و بر جامه کهنه ام کهنه ای نیفزودم.

شرح: پیام امام امیرالمومنین

هرگز چیزی از دنیا نیندوختم:

امام (علیه السلام) برای بیدار ساختن عثمان بن حنیف و امثال او در این بخش از نامه خود



به چند نکته مهم اشاره می کند. نخست می فرماید: «آگاه باش! هر مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانش او بهره گیرد»؛ (أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ)

اشاره به اینکه انسان در این مسیر پر پیچ و خم زندگی مادی و معنوی نمی تواند یله و رها باشد، بلکه یا باید خودش با تمام شرایط لازم پیشوای خلق باشد یا از پیشوای شایسته ای پیروی کند و گر نه در این بیابان هولناک زندگی به بیراهه خواهد افتاد و سرگردان می شود.

آن گاه می افزاید: «(تو باید به امام و پیشوای خود نگاه کنی) بدان امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از غذاهایش به دو قرص نان قناعت کرده است»؛ (أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيْهِ (۱)، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيْهِ (۲))

معروف این است که آن دو جامه از کرباس و آن دو قرص نان از جوی (سبوس ناگرفته بود) که خوارک روزانه آن حضرت را تشکیل می داد یکی را ظهر و دیگری را شام میل می کرد. این در واقع اقتدا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که پیشوای امام (علیه السلام) محسوب می شد، همان طور که در حدیث آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا اتَّخَذَ قَمِيصَيْنِ وَلَا إِزَارَيْنِ وَلَا زَوْجَيْنِ مِنَ النَّعَالِ؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هرگز دو پیراهن و دو زیرجامه و دو جفت کفش برای خود تهیه نکرد (بلکه همیشه برای خود یک دست از آنها را داشت)» (۳).

برخلاف دنیاپرستان و اشراف، که گاه ده ها نوع لباس یا کفش دارند، و حتی بعضی مقیدند یک دست لباس را تنها چند روز بپوشند سپس آن را کنار بگذارند و گاه در هنگام نقل و انتقال منازلشان، صندوق ها و چمدان های زیادی لباس های آنها را جابه جا می کند. اما سفره های رنگین آنها خود داستان دیگری دارد.

آن گاه از آن جهت که امام (علیه السلام) می داند کمتر کسی پیدا می شود که بتواند به



چنین زندگی تن در دهد به خصوص کسانی که مانند فرمانداران و صاحب منصبان، امکانات فراوانی در اختیار دارند به این نکته می پردازد که: «آگاه باش که شما نمی توانید این چنین باشید، و این زندگی را تحمل کنید (من شما را از آن معاف می کنم) ولی مرا با پرهیزکاری و تلاش (برای پاک زیستن) و عفت و پیمودن راه درست یاری دهید»؛ (الْأَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ) اشاره به اینکه شما از آن زندگی سخت گیرانه و زاهدانه شدید معاف هستید؛ ولی چهار چیز را فراموش نکنید که با انجام آنها در واقع به من کمک کنید تا حکومت اسلامی را در این کشور پهناور اسلام سامان بخشم.

نخست توصیه به «ورع» می کند که در واقع به معنای تقوای در سرحد عالی است. سپس به «اجتهاد» یعنی تلاش و کوشش در راه حفظ عدالت و حمایت از محرومان و سوم «عفت» که به معنای خویشتن داری در برابر شهوات مختلف است و چهارم «سداد» که انتخاب راه صحیح و مستقیم و پرهیز از بیراهه هاست. به یقین اگر مسئولان کشور اسلامی این چهار صفت را در خود جمع کنند و زندگی آنها همچون زندگی مردم متوسط باشد و نه بیشتر، همه چیز رو به راه می شود و توده های مردم از حکومت راضی خواهند شد. سپس اشاره به نکته سومی می کند تا درس عبرتی برای همه کارگزاران حکومت او باشد می فرماید: «به خدا سوگند! من هرگز از ثروت های دنیای شما چیزی از طلا و نقره نیندوخته ام و از غنایم و ثروت های آن مالی ذخیره نکرده ام و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیا نساخته ام و از اراضی این دنیا حتی یک وجب به ملک خود در نیاورده ام و از خوراک آن جز به مقدار قوت ناچیز چهارپای مجروحی در اختیار نگرفته ام»؛ (فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا (۴)، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا (۵)، وَلَا أَغْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا، وَلَا حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانِ دَبْرَةً)

اشاره به اینکه چنان نیست که مانند بعضی از دنیا پرستان کج اندیش نخورم و نپوشم،



بلکه ابلهانه ذخیره کنم؛ ظاهر و باطن من یکی است نه در ظاهر مالی دارم و نه در باطن، نه ریاکارم و نه ظاهر ساز.

شایان توجه است که امام (علیه السلام) امکانات دنیای مادی را در چهار چیز خلاصه فرموده: یکی طلا و نقره که به صورت درهم و دینار ذخیره می کردند و با آن دل خوش بودند. دیگر اموال مختلفی که سرمایه آنها محسوب می شد؛ مانند اسب ها و شتران و وسایل پر زرق و برق منزل و فرش ها و فراش ها. سوم لباس های رنگارنگ و چهارم زمین های زراعتی و باغ ها و خانه ها و قصرها. امام (علیه السلام) می فرماید: به سراغ هیچ یک از اینها نرفتم (در حالی که توان آن را داشتم).

تعبیر اخیر امام (علیه السلام) که از نهایت تواضع و زهد آن حضرت خبر می دهد برای آن است که مخاطب یا مخاطبانش این مسأله مهم را جدی بگیرند و آلوده زندگی های پر زرق و برق اشرافی گناه آلود نشوند و با نیازمندان و مستمندان محروم مواسات کنند.

«أَتَانِ دَبْرَةً» به چهارپایی گفته می شود که از کثرت کار و زحمت کشیدن پشت او مجروح شده و به همین دلیل نسبت به تغذیه بی میل است (توجه داشته باشید که در بعضی از نسخه های نهج البلاغه این جمله و جمله بعد نیامده است و جمعی از شارحان نیز به تفسیر آن پرداخته اند).

در پایان این بخش، امام (علیه السلام) برای اینکه بی ارزش بودن دنیا در نظرش را کاملا برای همگان مجسم کند تعبیر پرمعنایی دارد می فرماید: «این دنیا در چشم من بی ارزش تر و خوارتر از شیره تلخ درخت بلوط است!»؛ (وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَوْهَنُ مِنْ عَفْصَةِ (٦) مَقْرَةَ (٧))

توضیح اینکه درخت بلوط انواع و اقسامی دارد؛ یکی از آنها دارای میوه تلخی است که در فارسی به آن «مازو» می گویند که هم تلخ است و هم گس و به دلیل گس بودن در دباغی برای محکم ساختن چرم از آن استفاده می کنند.



بدیهی است خوردن چنین دانه ای بسیار ناگوار و تنفر آمیز است و هر کس در دهان بگذارد فوراً آن را بیرون می افکند. این تشبیه یکی از رساترین تشبیهات نهج البلاغه درباره دنیاست که امام(علیه السلام) باطن و حقیقت آن را در قالب این مثال مجسم ساخته است و قریب به آن در عبارات دیگر نهج البلاغه خواهد آمد.

پی نوشت:

۱- «طَمْر» به معنای جامه کهنه است و در اصل از ریشه «طَمَر» بر وزن «امر» گرفته شده که به معنای پوشاندن است در اینجا امام(علیه السلام) آن را به صورت تشبیه آورده تا یکی اشاره به پیراهن و دیگری به زیرجامه باشد.

۲- «قُرْص» در اصل به معنای هر شیء گرد و مدوری است و لذا در مورد خورشید و ماه به کار می رود و نان های گرد و مدور را نیز به همین جهت قرص نان می گویند و تشبیه آن در عبارت امام(علیه السلام) اشاره به خوراک یک روز است، زیرا بسیاری از مردم در آن زمان فقط دو بار در شبانه روز غذا می خوردند.

۳- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶.

۴- «تَبْر» به معنای قطعات طلا و نقره است پیش از آنکه آن را به صورت شمش یا زینت آلات در آورند.

۵- «وَفْر» به گفته ارباب لغت، مال فراوان است از ریشه «وفور» به معنای فزونی و فراوانی گرفته شده و گاه به هر چیز فراوان اطلاق می شود.

۶- «عَفْصَة» گاه به درخت بلوط گفته می شود و گاه به ثمره آن که مازو نام دارد و این ماده شیرابه ای است که از آن ترشح می کند و علاوه بر تلخی حالت قابضیت دارد.

۷- «مَقْر» گاه به معنای تلخ و گاه به معنای ترش می آید و در اینجا همان معنای تلخی مراد است و تأکیدی است بر مفهوم «عَفْصَة».



بخش سوم: پرهیز از اشرافی گری در قدرت و حکومت

متن عربی:

بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكِّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ. وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ؟ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي عَدِّ جَدَثٍ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَ الْمَدْرُ وَ سَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكِمُ. وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى، لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَنْبِتَ عَلَيَّ جَوَائِبِ الْمَزَلِقِ؛ وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ، وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ، وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ، أَوْ أُبَيْتَ مَبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّتِي، أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

"وَ حَسْبُكَ [عَارًا] دَاءٌ أَنْ تَبِيْتَ بِبِطْنِهِ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ"

أُفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونُ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ.

ترجمه شهیدی:

آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند. و بهترین داور پروردگار است، و مرا با فدک و جز فدک چه کار است حالی که فردا جایگاه آدمی گورست که نشانه هایش در تاریکی آن از میان می رود، و خبرهایش نهان می گردد، در گودالی که اگر گشادگی آن بیفزاید، و دستهای گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را بیفشارد، و خاک انباشته رخنه هایش را به هم آرد. و من نفس خود را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روزی که پر بیم ترین روزهاست در امان



آمدن تواند، و بر کرانه های لغزشگاه پایدار ماند. و اگر خواستمی دانستمی چگونه غسل پالوده و مغز گندم، و بافته ابریشم را به کار برم. لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید، و حرص مرا به گزیدن خوراکها نخواهد کشید. چه بود که در حجاز یا یمامه کسی حسرت گرده نانی برد، یا هرگز شکمی سیر نخورد، و من سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی باشد از گرسنگی به پشت دوخته، و جگرهایی سوخته. یا چنان باشم که گوینده سروده: درد تو این بس که شب سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی بود در آرزوی پوست بزغاله.

آیا بدین بسنده کنم که -مرا- امیر مؤمنان گویند، و در ناخوشایندهای روزگار شریک آنان نباشم یا در سختی زندگی -نمونه ای- برایشان نشوم؟

شرح: پیام امام امیرالمومنین

چگونه ممکن است امیر مؤمنان باشم و در سختی ها با آنها شریک نباشم؟

امام (علیه السلام) در این بخش از نامه با توجه به آنچه در بخش گذشته آمد که فرمود: من یک وجب از زمین های این دنیا را به تملک خود در نیاورده ام، داستان غم انگیز فدک را به عنوان یک استثنا بیان می کند که هم تأکیدی باشد بر بی اعتنایی او بر دنیا و هم اشاره ای بر مظالم و ستم های مخالفانش. می فرماید: «آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در دست ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسد ورزیدند و گروه دیگری سخاوتمندانه آن را رها کردند و بهترین حاکم و داور (در این داستان اندوهبار) خداست»؛ (بَلَى! كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ (۱) عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ (۲) عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ).

می دانیم فدک که در نزدیکی قلعه های خیبر قرار داشت پس از فتح خیبر اهالی آن نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمدند و با آن حضرت صلح کردند و نصف قریه فدک را بدون جنگ و درگیری به آن حضرت واگذار کردند و آن حضرت نیز در حیات خود آن را به دختر گرامیش فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید و چون ممکن بود درآمد فدک وسیله ای برای پیشرفت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در امر خلافت شود، رقیبان بعد از رحلت پیغمبر



اکرم(صلی الله علیه وآله) به سرعت آن را از دست فاطمه(علیها السلام) در آوردند و کارکنان آن حضرت را از آن بخش از آبادی خارج ساختند و به هیچ قیمت حاضر به باز پس گردانیدن آن نشدند که شرح آن در پایان این نامه به خواست خدا خواهد آمد.

منظور از جمله «كَانَتْ فِي أَيْدِينَا» مدت چهار سالی است که از فتح خیبر تا رحلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ادامه داشت.

جمله «فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ» اشاره به غاصبان حکومت است که آنها نسبت به مالکیت فدک بخل ورزیدند و از آن بیم داشتند که اگر در دست بنی هاشم باشد ممکن است پایه های حکومت آنها را سست کند.

جمله «سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ» اشاره به بنی هاشم است که وقتی دیدند مخالفان اصرار بر غصب فدک دارند ادامه مطالبه آن را رها ساختند و به این وسیله بی اعتنایی خود را نسبت به آن نشان دادند.

جمله «نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ» جمله ای است بسیار پر معنا و اشاره به ماجرای فدک است که در ماجرای فدک واقع شد و امام(علیه السلام) آن را به داوری الهی در روز قیامت می سپارد. جالب است بدانیم از امام(علیه السلام) نقل نشده است که در دوران حکومتش که توان باز پس گرداندن فدک را داشت به سراغ آن رفته باشد.

آن گاه امام(علیه السلام) برای اینکه کسی تصور نکند دل بستگی خاصی به مسأله فدک دارد می فرماید: «مرا با فدک و غیر فدک چکار؟ در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر است؛ قبری که در تاریکیش، آثار او محو و اخبارش ناپدید می شود»؛ (وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ. وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا) (۳) فِي عَدِّ جَدَّتْ (۴) تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا).

سپس به توضیح بیشتری درباره قبر که پایان زندگی انسان به آنجا منتهی می شود پرداخته می فرماید: «حفره ای است که هر چند بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده آن را وسعت بخشد، سرانجام سنگ و کلوخ آن را پر می کند و خاک های انباشته تمام روزنه های آن را مسدود می سازد»؛ (وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَأُوسِعَتْ يَدًا حَافِرِهَا، لِأَضْغَطَهَا) (۵) الْحَجَرُ وَالْمَدْرُ (۶)، وَسَدَّ فُرْجَهَا التُّرَابُ الْمَتْرَاكِمُ).



اشاره به اینکه قبر را معمولاً به صورت حفره کوچکی می سازند که تنها جسم انسان در آن جای می گیرد حتی گاهی به زحمت بدن میت را در آن وارد می کنند و به فرض که حفر کننده قبر خودش یا با سفارش بازماندگان، قبر را به طور وسیع حفر کند باز سودی ندارد، زیرا ناچار باید آن را با سنگ و کلوخ پر کنند و تمام روزنه های آن را بپوشانند. انسانی که سرنوشتش چنین است دلبستگی به مال دنیا و باغ ها و زینت های زراعتی و قصرها چه مفهومی دارد؟

اگر در روایات آمده است که به هنگام غم و اندوه به زیارت اهل قبور بروید تا غم و اندوهتان برطرف شود، ممکن است ناظر به همین مطلب باشد که غم و اندوه ها معمولاً برای مال و مقام دنیاست. هنگامی که انسان آخرین منزل خود را در آنجا می بیند و متوجه می شود روزی با همه این مال و مقام باید خداحافظی کند و تنها با چند قطعه کفن، رخت از این دنیا بریندد اندوهش زایل می گردد.

مرحوم محقق تستری در اینجا داستانی از مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل می کند که ممکن است جنبه تمثیل داشته باشد می گوید: دو نفر بر سر مالکیت خانه ای باهم نزاع داشتند که ناگهان خشتی از یکی از دیوارهایش فرو افتاد و زبان گشود و گفت: مرا که می بینید در اصل پادشاهی از پادشاهان زمین بودم، هزار سال حکومت کردم هنگامی که خاک شدم هزار سال بر من گذشت که خشت زنی خاک مرا گرفت و تبدیل به خشت کرد و هزار سال بر من گذشت سپس مرا در این بنا مدتی پیش از این به کار بردند با این حال چرا شما درباره این خانه به نزاع برخاسته اید. فکر نمی کنید آینده خود شما چگونه خواهد بود؟ (۷)

آن گاه امام (علیه السلام) به بیان درسی پر فایده برای طی کردن مسیر الی الله و نجات یوم المعاد می پردازد و می فرماید: «جز این نیست که من نفس (سرکش) خود را با تقوا ریاضت می دهم و رام می سازم تا در آن روز ترسناک عظیم، با امنیت وارد (صحنه قیامت) شود و در کنار لغزشگاه ها ثابت قدم باشد»؛ «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ أَمِنَهُ يَوْمَ الْخَوْفِ الْاَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَي جَوَانِبِ الْمَزْلُوقِ» (۸)

حقیقت ریاضت رام ساختن است که گاه در مورد حیوانات چموش به کار می رود و گاه در



مورد نفس سرکش و امروز این واژه به معنای ورزش به کار می رود. جالب اینکه امام(علیه السلام) با آن مقام با عظمت و تصفیه روح و نفس و پیمودن تمام مدارج سیر الی الله و رسیدن به مقامی که جز خدا نبیند، باز می فرماید: من نفس خویش را ریاضت می دهم تا به دو نکته اشاره کند: نخست اینکه هر قدر انسان به خودسازی و ریاضت نفس پردازد نباید از اینکه این ازدهای خفته زمانی بیدار شود و خطری ایجاد کند، ایمن باشد و دیگر اینکه وقتی امام با این مقامات چنین سخنانی را می گوید دیگران حساب کار خویش را بکنند و هرگز از خطرات نفس سرکش غافل نشوند.

این نکته نیز شایان دقت است که امام(علیه السلام) هدف از ریاضت نفس را به وسیله تقوا، امنیت روز قیامت و روز خوف اکبر، و نجات از لغزش ها بر لب پرتگاه دوزخ می شمارد. اشاره به اینکه این امنیت جز در سایه ریاضت نفس حاصل نخواهد شد و در روایات اسلامی آمده است که جهاد اکبر همین است؛ جهادی که از پیکار با دشمنان سرسخت و خطرناک نیز مشکل تر است.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ (آری)، آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم (و شرک) نیالودند، ایمنی تنها ویژه آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند».(۹)

تعبیر به «مزلق» ممکن است اشاره به پل صراط باشد، زیرا از آیات و روایات استفاده می شود که صراط پلی است بر روی دوزخ و عبور از آن بسیار سخت و سنگین است و ناصالحان در همان جا می لغزند و در دوزخ سقوط می کنند.

قرآن مجید می گوید: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»؛ و همه شما (بی استثنا) وارد جهنم می شوید؛ این امر، نزد پروردگارت حتمی و پایان یافته است؛ سپس کسانی که تقوا پیشه کرده اند را (از آن) رهایی می بخشیم؛ و ستمکاران را - در حالی که زانو درآمده اند - در آن رها می سازیم».(۱۰)

از آنجا که ریاضت نفس دو گونه است گاه از غم بی آلتی و عدم دسترسی به مواهب دنیاست و گاه بر اثر ایمان و اراده و تصمیم به تهذیب نفس در عین قدرت بر تمام این مواهب است،



لذا در ادامه سخن برای اینکه کسی تصوّر نکند ریاضت نفس امام(علیه السلام) از قسم اوّل است می فرماید: «فکر نکنید من قادر به تحصیل لذت های دنیا نیستم. به خدا سوگند) اگر می خواستم می توانستم از عسل مصفا و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود (بهترین) غذا و لباس را تهیه کنم اما هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادار به انتخاب طعام های لذیذ نماید در حالی که شاید در سرزمین حجاز یا یمامه (از مناطق شرقی عربستان) کسی باشد که حتی امید برای به دست آوردن یک قرص نان نداشته و هرگز شکمی سیر به خود ندیده باشد»؛ (وَلَوْ شِئْتُ لَأَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَكُنَابِ هَذَا الْقَمَحِ (۱۱)، وَنَسَائِجِ (۱۲) هَذَا الْقَزِّ (۱۳). وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي (۱۴) إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّبْعِ -)

همان گونه که اشاره شده، امام(علیه السلام) در اینجا به وظیفه سنگین زمامداران و حاکمان کشورهای اسلامی اشاره می کند که آنها نباید به سراغ غذاهای لذیذ و لباس های فاخر بروند در حالی که می دانند یا احتمال می دهند در گوشه و کنار، افرادی گرسنه و برهنه هستند. آن گاه امام(علیه السلام) اشاره به جنبه های عاطفی این مسأله می کند که در واقع چهره سومی از این موضوع است. می فرماید: «آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم های گرسنه و جگرهای تشنه باشد و یا چنان باشم که آن شاعر گفته است: این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم های گرسنه ای است که آرزوی قطعه پوستی برای خوردن دارد!»؛ (أَوْ أُبَيْتَ مِبْطَانًا (۱۵) وَحَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي (۱۶)، وَأُكْبَادٌ حَرَى (۱۷)، أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِبَطْنِهِ (۱۸) *** وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ (۱۹) إِلَى الْقِدِّ! (۲۰)

جمله «وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ» را بیشتر شارحان نهج البلاغه همان گونه که در بالا آمده تفسیر کرده و گفته اند در سال های قحطی گاه وضع گرسنگان به جایی می رسید که پوست های دباغی نشده حیوانات را نیز می خوردند و این جمله اشاره به همان است. بعضی گفته اند معنای «تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ» اشاره به ضرب المثل معروفی است که مردم می گویند فلان کس از



گرسنگی پوست شکمش به پشتش چسبیده بود (قِدَّ به معنای پوست و «تَجِنُّ» به معنای مایل شدن تفسیر شده) بعضی نیز «قد» را به معنای گوشت های قطعه قطعه ای تفسیر کرده اند که گاهی عرب ها در برابر آفتاب سوزان خشک و آن را برای روز مبادا ذخیره می کردند؛ ولی تفسیر اوّل مناسب تر به نظر می رسد.

در هر صورت ممکن است تفسیرها جنبه واقعی و یا مبالغه داشته باشد.

به گفته شاعر فارسی زبان که آن را در داستان یک قحط سالی شدید در دمشق سروده است:

من از بی نوایی نیم روی زرد *** غم بی نوایان رخم زرد کرد

که مرد ار چه بر ساحل است ای رفیق *** نیاساید و دوستانش غریق

نخواهد که بیند خردمند ریش *** نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

آن گاه امام (علیه السلام) برای توضیح و تفسیر بیشتر بیان دیگری دارند و می فرماید: «آیا من

به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مؤمنانم؛ اما با آنها در سختی های روزگار شرکت

نکنم و اسوه و مقتدایشان در ناگواری های زندگی نباشم»؛ (أَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ (٢١) الْعَيْشِ).

امام (علیه السلام) در مجموع برای ساده زیستی خود سه حکمت ذکر فرموده است:

نخست به یاد حساب و کتاب روز قیامت بودن و در نتیجه زاهدانه زیستن و دیگر مسئولیت

زامداری و اینکه در زمانی که وضع مادی مردم خوب نیست، پیشوای جمعیت برای مواسات

با آنها ساده ترین زندگی را انتخاب کند تا لااقل تقویت روانی برای محرومان باشد و بگویند

اگر لباس ما مثلاً کرباس است، شبیه لباس مولایمان است و اگر غذای ما بسیار ساده از نان

جوین است، سفره ما شبیه سفره مولای ماست. همین امر به آنها آرامش خاطر دهد و در

ضمن پیشوا را به فکر حل مشکلات آنها بیندازد. سوم اینکه با قطع نظر از مسائل مربوط به

روز رستخیز و مسئولیت پیشوایان الهی مسائل عاطفی به انسان اجازه نمی دهد که سفره ای از

غذاهای رنگین برای خود بچیند در حالی که در همسایگی آنها گرسنگانی هستند که نان شب

را هم ندارند.

در اینجا سؤالی است که چرا این روش امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را در بعضی از



امامان دیگر و در اعصار بعد نمی بینیم. سرچشمه این تفاوت کجاست؟ پاسخ مشروح این سؤال به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.

نکته:

داستان غم انگیز فدک:

فدک نام دهکده ای در حوالی شرق خیبر که فاصله آن تا خیبر کمتر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ بود. فدک در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آباد، دارای چشمه ای پرآب و نخلستان و مزرعه و قلعه یکی از منزلگاه های مسافران شام به مدینه به شمار می آمد و همین امر موجب رونق اقتصادی آن شده بود.

طبری در تاریخ خود می نویسد: یهودیان فدک قصد داشتند یهود خیبر را در نبرد با مسلمانان یاری دهند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از این تصمیم با خبر شد، از این رو علی (علیه السلام) را با یکصد نفر به سوی آنان گسیل داشت تا از وضع آنها آگاهی کامل پیدا کند. فدکیان که در این ماجرا مقصر شناخته شده بودند با ترس و وحشت منتظر نتیجه جنگ خیبر بودند. هنگامی که خبر پیروزی سپاه اسلام را شنیدند وحشت بیشتری بر آنان مستولی شد و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند، لذا نماینده ای نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرستادند و اظهار داشتند با ما نیز مانند اهل خیبر رفتار کنید و با گرفتن نصف املاک فدک صلح کنید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز پذیرفت، به این ترتیب فدک بدون جنگ و خونریزی در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. (۲۲)

در شواهد التنزیل حسکانی آمده است که ابن عباس می گوید: هنگامی که آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (۲۳) نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فدک را به فاطمه (علیها السلام) داد. (۲۴) شوکانی هم در تفسیرش شبیه همین معنا را نقل کرده است. (۲۵)

فدک بعد از این ماجرا در اختیار کارگزاران حضرت فاطمه (علیها السلام) قرار گرفت، بنابراین به فرض که فدک جنبه بخشش داشته باشد، مسأله قبض و تحویل آن به حضرت فاطمه (علیها السلام) حاصل شده است و جمله «بَلَىٰ كَأَن تَفِي أَيْدِينَا فَدَكَّ» که در نامه فوق آمده بود نیز



شاهد بر این معناست. همان گونه که جمله «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَنْتَزَعَ مِنْ فَاطِمَةَ فَدَكَ» ابو بکر فدک را از فاطمه گرفت» که در کتاب تاریخ المدینه المنوره (۲۶) آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست.

عجب اینکه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خلیفه اول بی هیچ مقدمه ای فدک را از تصرف آن حضرت خارج ساخت و در اختیار خود گرفت که امیر مؤمنان و فاطمه زهرا (علیها السلام) به این عمل شدیداً اعتراض کردند؛ ولی ابوبکر در پاسخ گفت: چه کسی گواهی می دهد که فدک مال فاطمه است؟

علی (علیه السلام) در پاسخ گفت: اگر من مدعی مالی باشم که در تصرف مسلمانی است تو از متصرف گواه می خواهی یا از من که مدعی هستم؟ خلیفه گفت: از تو که مدعی هستی شاهد می طلبم. علی (علیه السلام) گفت: مدتهاست که فدک در تصرف فاطمه است و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مالک آن شده چرا از او بینه می خواهی؟ ابوبکر ساکت شد. (۲۷)

عمر که در مجلس حضور داشت و می دید سکوت ابوبکر ممکن است به ضرر آنان تمام شود گفت: «يَا عَلِيُّ دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَى حُجَّتِكَ، فَإِنِ اتَّيْتِ بِشُهُودٍ عُدُولٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ، لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ؛ أَي عَلِيُّ أَيْنَ سَخْنَانَ رَا وَآكَدَار مَا دَر بَرَابَرِ اسْتِدْلَالِ تُو تُوَانِ پَاسَخْكَوِي نَدَارِيمِ اِگَر شَاهِدَانِ عَدْلِي بَر مَالِكِيَّتِ فَاطِمَه آوردي، تحویل می دهیم و الا فدک تعلق به همه مسلمانان دارد، نه تو در آن حق داری نه فاطمه». (۲۸)

این ماجرا طولانی است و تمام شواهد نشان می دهد که حاکمان آن روز تصمیم داشتند این منبع اقتصادی را از خاندان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بگیرند مبادا مایه قدرت آنها شود. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَمَّا وَكَلَى أَبُو بَكْرٍ بَنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَهُ عُمَرُ إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ غَيْرَهَا، فَاَمْنَعُ عَنْ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ، وَالْفَيْءَ، وَفَدَكَ، فَإِنَّ شَيْعَتَهُ إِذَا عَلِمُوا ذَلِكَ تَرَكَوْا عَلِيًّا وَأَقْبَلُوا إِلَيْكَ؛ هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید عمر به او گفت: مردم بنده دنیا هستند و غیر از آن را نمی خواهند، بنابراین خمس و فیه و فدک را از علی و اهل بیتش باز گیر، زیرا پیروانش هنگامی که این امر را ببینند او را رها کرده به سوی تو



می آیند». (۲۹)

به هر حال حکومت وقت به بهانه اینکه دلیلی بر مالکیت فاطمه نسبت به فدک در دست نیست و اگر باشد تنها از طریق اقرار تا سندر حالی که پیغمبر فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ؛ ما جمعیت پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم و اگر چیزی از ما بماند صدقه محسوب می شود». آن را از دست فاطمه (علیها السلام) در آورند.

در حالی که این حدیث به این صورت مجعول است و صحیح آن همان است که در احادیث اهل سنت و اهل بیت آمده: «أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطَّةٍ؛ پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علومی به یادگار گذاشتند هر کس چیزی از آن را بگیرد سهم وافر از میراث انبیا برده است» (۳۰) کنایه از اینکه اموالی که از انبیا باقی می ماند در برابر میراث علمی آنها چیز قابل توجهی نیست.

به هر حال برای ممنوع ساختن اهل بیت از امکانات مالی، فدک را گاه به بهانه این حدیث مجعول و گاه به بهانه اینکه فاطمه (علیها السلام) شاهد کافی برای مالکیت خود ندارد از آن حضرت گرفتند. این در حالی بود که زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از سهم الارث خود نسبت به آنچه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) باقی مانده بود منع نکردند و در حدیث معروفی در صحیح بخاری و غیر آن آمده است: «هنگامی که ابوبکر از دادن حق فاطمه زهرا خودداری کرد، آن حضرت بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وی سخن نگفت». (۳۱) با اینکه آنها از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که می فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي؛ فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است». (۳۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است که به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعْضَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ؛ ای فاطمه! خداوند از خشم تو خشمگین می شود و از خشنودیت خشنود می گردد». (۳۳)

اما سرنوشت فدک در دوران حکومت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) همان گونه که در متن نامه مورد بحث آمده است علی (علیه السلام) در این دوران از فدک به طور کامل چشم پوشید و در صدد باز پس گرفتن آن از غاصبان بر نیامد. البته این کار نه از روی خشنودی، بلکه به دلیل



بی رغبتی از دنیا و اعراض از آنچه دشمن بر آن اصرار داشت بود و جمله «نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» که در متن نامه آمده به خوبی بر این معنا دلالت می کند.

در تواریخ آمده است که عثمان در عصر خلافت خود فدک را به مروان بن حکم بخشید و بعضی معتقدند بعد از او همچنان در دست فرزندان مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی رسید که درباره اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) روش ملایم تری داشت. او به فرماندار خود در مدینه «عمر بن حزم» نوشت: فدک را به فرزندان فاطمه باز گردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند. به کدام گروه باز گردانیم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمگین شد نامه تندی به این مضمون در پاسخ او نگاشت: من هر زمان دستوری به تو بدهم که مثلاً گوسفندی را ذبح کن تو فوراً جواب می دهی آیا با شاخ باشد یا بی شاخ و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن چگونه باشد (و دائماً بهانه های بنی اسرائیلی می گیری) هنگامی که این نامه به تو می رسد فوراً فدک را به فرزندان فاطمه از علی باز گردان. (۳۴)

ولی دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی مجدداً فدک را غصب کرد. سرانجام بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند. ابوالعباس سفاح خلیفه عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه بازگرداند؛ ولی بعد از او ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت. مهدی عباسی آن را بازگرداند، ولی موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین برنامه را ادامه داد. (۳۵)

حائری قزوینی نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به استناد روایت ابوسعید خدری که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید، دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه بازگرداند؛ اما بعد از او متوکل عباسی به سبب کینه شدیدی که از اهل بیت در دل داشت بار دیگر فدک را باز پس گرفت. (۳۶)

به این ترتیب فدک تبدیل به یک امر سیاسی شده بود که هر کس بر سر کار می آمد طبق نقشه های سیاسی خود تصمیمی درباره آن می گرفت. (۳۷)



پی نوشت:

- ۱- شَحَّتْ» از ریشه «شُحَّ» بر وزن «نُه» به معنای بخل همراه با حرص گرفته شده است.
- ۲- سَخَتْ» به معنای سخاوت کردن است.
- ۳- مَظَانَّ جمع «مِظْنَه» به معنای مکانی است که انسان گمان یا اطمینان دارد در آنجا چیزی موجود است.
- ۴- جَدَثٌ» به معنای قبر است.
- ۵- أَضْغَطَّ» از ریشه «إِضْغَات» به معنای فشار آوردن و از ریشه «ضَغَت» بر وزن «وقت» به معنای فشار گرفته شده است.
- ۶- الْمَدْرَ» به گِل های سفت به هم چسبیده می گویند؛ مانند پاره خشت.
- ۷- شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، ج ۵، ص ۳۴۰.
- ۸- الْمَزْلُوقُ» به معنای لغزشگاه از ریشه «زلق» بر وزن «شفق» به معنای لغزیدن است.
- ۹- انعام، آیه ۸۲.
- ۱۰- مریم، آیه ۷۱ و ۷۲.
- ۱۱- الْقَمْحُ» به معنای گندم است.
- ۱۲- نَسَائِجُ» جمع نسیج به معنای بافته شده است.
- ۱۳- الْقَزَّ» به معنای ابریشم است.
- ۱۴- جَشَعٌ» به معنای حرص و طمع است و گاه به حرص شدید گفته می شود.
- ۱۵- مِبْطَانٌ» به معنای کسی است که شکمش پر از غذا باشد از ریشه «بَطْنٌ» به معنای شکم گرفته شده این واژه صیغه مبالغه است.
- ۱۶- غَرْتِي» به معنای گرسنه است (صیغه مفرد مؤنث و صفت برای بطون).
- ۱۷- حَرِي» به معنای شخص تشنه است از ریشه «حرارت» گرفته شده است.
- ۱۸- بَطْنَه» پرخوری (از ریشه «بطن» به معنای شکم گرفته شده است)
- ۱۹- تَحِنُّ» از ریشه «حَنِين» به معنای تمایل و عطف توجّه به چیزی است.



- ۲۰- «قِد» به معنای پوست یا پوسته ای است شبیه مشک که در آن چیزی می ریزند و گاه به قطعات گوشت خشکیده ای که در آن می ریزند نیز «قِد» گفته شده است. این شعر به حاتم طایی سخاوتمند معروف عرب نسبت داده شده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۸)
- ۲۱- «جُشُوبَةٌ» به معنای خشونت و ناگواری است.
- ۲۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۴.
- ۲۳- این آیه ۲۶ از سوره اسراء است که به تصریح علمای اهل سنت مدنی است، هرچند آیه (فَاتِذَا الْقُرُوبَى حَقَّةً) (روم، آیه ۳۸) به عقیده جمعی مکی است. بعضی بدون توجه به تفاوت این دو آیه، مکی بودن آیه دوم را بهانه برای نفی جریان فدک دانسته اند.
- ۲۴- شواهد التنزیل، ص ۱۶۸.
- ۲۵- تفسیر فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۲۴.
- ۲۶- ج ۱، ص ۱۹۹.
- ۲۷- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۲۹.
- ۲۸- احتجاج طبرسی، ص ۹۲.
- ۲۹- بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴.
- ۳۰- سنن دارمی، ج ۱، ص ۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱ ح ۲۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲.
- ۳۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۵ باب غزوه خیبر.
- ۳۲- همان مدرک، ج ۴، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۶.
- ۳۳- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۱.
- ۳۴- فتوح البلدان بلاذری، ص ۳۸.
- ۳۵- زهرا برترین بانوی جهان.
- ۳۶- فدک، ص ۶۰.
- ۳۷- برای اطلاع بیشتر درباره فدک به صحیح بخاری، مستدرک حاکم، تاریخ طبری، سنن ابن



ماجه و كتاب فدك، نوشته باقر مقدسى و كتاب فدك فى التاريخ نوشته آيه الله شهيد سيد باقر صدر و كتاب بحار الانوار، ج ۲۹ مراجعه شود.

بخش چهارم: مقاومت و پايدارى در كارگزارى

متن عربى:

فَمَا خَلَقْتُ لِيشْغَلَنِى أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةُ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أَتَرَكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلَ عَابِتًا أَوْ أَجْرَ حَبْلِ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ. وَ كَأَنى بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أبى طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنِ قِتَالِ الْقُرَّانِ وَ مَنَازِلَةِ الشُّجْعَانِ! أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا وَ الرِّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّبَاتِ الْعِذِيَّةَ أَقْوَى وَقُودًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا. وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضَّوِّ مِنَ الضَّوِّ وَ الذَّرَاعِ مِنَ الْعَضْدِ؛ وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِى لَمَا وَكَيْتُ عَنْهَا، وَ لَوْ أَمَكَّنْتَ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَأَجْهَدُ فِى أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.

ترجمه شهيدى:

مرا نيافریده اند، تا خوردنيهاى گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد، يا آن که واگذارده است و خاکروبه ها را به هم زند و شکم را از علفهاى آن پر سازد، و از آنچه بر سرش آرند غفلت دارد، يا مرا وانهند يا به بازی سر دهند يا ريسمان گمراهی را کشان باشم و يا بيخودانه در سرگردانها گردان، و چنان بينم که گوینده شما بگويد: اگر پسر ابو طالب را خوراک اين است، ناتوانی او را از کشتن همآوردان بنشانند، و از جنگ با دلاور مردان بازماند. بدانيد درختی را که در بيابان خشک رويد شاخه سخت تر بود، و سبزه های خوشنما را پوست نازکتر، و رستنيهای صحرايی را آتش افروخته تر، و خاموشی آن ديرتر.

من و رسول خدا (ص) چون دو شاخيم از یک درخت رسته، و چون آرنج به بازو پيوسته. به خدا اگر عرب در جنگ من پشت به پشت دهد، روى از آنان برنتابم. و اگر فرصت دست بدهد به پيکار همه بشتابم، و خواهم کوشيد تا زمين را از اين شخص -از فطرت- برگشته و کالبد -خرد- سرگشته پاک سازم تا که ريگ از دانه جدا گردد -و با ايمان از چنگ منافق رها-



شرح: پیام امام امیرالمومنین

من همچون بهیمه پرواری نیستم!

امام (علیه السلام) در این بخش از سخنانش به چهار نکته مهم اشاره می فرماید. نخست به هدفش از این زهد گسترده و فراگیر اشاره کرده می فرماید: «من آفریده نشده ام که غذاهای پاکیزه (و رنگارنگ) مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همش علف اوست و یا چون حیوان رها شده (در بیابان و مرتع) که کارش جستجو کردن علف و پر کردن شکم از آن است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی خبر است»؛ (فَمَا خُلِقْتُ لِشِغْلِنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ (۱)، هَمُّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا (۲)، تَكَتْرِشُ (۳) مِنْ أَغْلَافِهَا، وَ تَلَهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا)

به راستی گروهی در این جهان همانند چهارپایانند؛ جمعی مرفه و ثروتمند بی خبر و بی درد همچون حیوانات پرواریند که غذای فراوان در اطراف آنها ریخته شده است و گروهی کم درآمد اما کاملا دنیاطلب همچون حیواناتی که در چراگاه در جستجوی علف هستند و به یقین هر دو مذمومند؛ هرچند یکی از دیگری نکوهیده تر است و عجب اینکه هیچ یک از این دو گروه حیوانات از سرنوشت خود آگاهی ندارند که فردا یا ذبح می شوند و از گوشتشان استفاده می شود یا برای بارکشی از آنها بهره می گیرند.

سپس در دومین نکته می فرماید: «(من آفریده نشده ام) که بیهوده رها شوم یا تنها برای بازی و سرگرمی واگذار شده باشم یا سررشته دار ریسمان گمراهی گردم و یا در طریق سرگردانی قدم بگذارم»؛ (أَوْ أُتْرِكَ سُدىً (۴) أَوْ أَهْمَلْ عَابِثًا، أَوْ أُجْرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أُعْتَسِفَ (۵) طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! (۶))

امام (علیه السلام) در این قسمت از سخنان خود پنج موضوع را در مورد هدف آفرینش انسان نفی می کند: نخست اینکه همچون حیوانات پرواری یا بیابانی باشد که فقط به خوردن و خوراک پردازد و دیگر اینکه هیچ هدفی از آفرینش او در کار نباشد و به حال خود رها شود و سوم اینکه هدف، بازی و سرگرمی باشد و چهارم اینکه عامل



ضلالت و گمراهی دیگران شود و پنجم اینکه خودش در وادی سرگردانی گام بگذارد. هنگامی که این امور نفی شد، نتیجه گرفته می شود که انسان برای هدفی عالی آفریده شده که آن چیزی جز قرب به خدا و تکامل فضایل انسانی نیست و به یقین اگر آفرینش این عالم و این همه نعمت ها و مواهب الهی هدفی جز این داشته باشد لغو و بر خلاف حکمت است و خداوند حکیم هرگز این اهداف بی ارزش و باطل را که با حکمت او سازگار نیست مورد توجه قرار نمی دهد.

این سخنان مولا در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى); آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود * آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟! * سپس به صورت خون بسته درآمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت * و از آن، دو زوج مرد و زن آفرید». (۷)

بدیهی است خدایی که این مراحل خلقت را با این همه شگفتی ها برای انسان قرار داده هدفی بزرگ از آن داشته است.

در جای دیگر می فرماید: «(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ); آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز گردانده نمی شوید». (۸)

سپس امام (علیه السلام) به بیان نکته سوم در ارتباط با سخنان سابقش می پردازد و به اصطلاح به اشکال مقدّری پاسخ می گوید و می فرماید: «گویا می بینم گوینده ای از شما چنین می گوید: هرگاه این (دو قرص نان) تنها خوراک فرزند ابوطالب باشد، باید ضعف و ناتوانی جسمی او را از پیکار با هم آوردان و مبارزه با شجاعان باز داشته باشد»; «وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هَذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ (۹) الشُّجْعَانِ». این یک ذهنیت همگانی است که مردم در میان نیروی جسمانی و غذاهای چرب و شیرین رابطه ای قائل هستند، بنابراین اگر کسی تنها به نان جو و مانند آن قناعت کند باید ضعف وجود او را فرا گیرد و نتواند در میدان نبرد هنرنمایی کند.

امام (علیه السلام) با ذکر دو مثال پاسخ زیبا و گویایی به این اشکال می دهد و می فرماید:



«ولی آگاه باشید! درخت بیابانی (که آب و غذای کمتری به آن می رسد) چوبش قوی تر است اما درختان سرسبز (که همواره در کنار آب قرار دارند) پوستشان نازک تر (و کم دوام تر) اند و گیاهان و بوته هایی که جز با آب باران سیراب نمی شوند چوبشان قوی تر و آتششان شعله ورتر و پردوام تر است»؛ (الْأَوْثَانُ وَالشَّجَرَةُ الْبَرِّيَّةُ أَصْلَبُ عُودًا، وَالرَّوَاتِعُ (۱۰) الْخَضِرَةُ أَرْقٌ جُلُودًا، وَالنَّابِتَاتِ الْعَذِيَّةُ (۱۱) أَقْوَى وَقُودًا (۱۲) وَأَبْطَأُ خُمُودًا (۱۳))

«شجره» اشاره به درختان و «نابتات» اشاره به بوته هاست؛ هر دو اگر در بیابان های خشک و کم آب پرورش پیدا کنند بسیار مقاومند در حالی که هر یک از آنها اگر بر لب نهرها بروید و دائما از آب کافی برخوردار باشد بسیار کم دوام تر است.

به همیندلیل افرادی که در ناز و نعمت پرورش پیدا می کنند سستونانند و افرادی که در لابه لای مشکلات تیزر گمی شوند قوی و نیرومندند.

ناز پروده نعمت نبرد راه به دوست *** عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد

به همین دلیل امروز برای بالا بردن سطح قدرت سربازان، آنها را به تمرین های شاق و مشکل فرا می خوانند تا کاملا در لابه لای سختی ها پرورش یابند. یکی از فلسفه های روزه ماه مبارک رمضان نیز همین است که روح و جسم انسان را با تحمل مشکلات روزه تقویت می کند.

البته این بدان معنا نیست که انسان غذای کافی به بدن خود نرساند و همچون مرتاضان به بادامی قناعت کند، بلکه منظور این است که در لابه لای عیش و نوش و بر سر سفره های رنگین پرورش نیابد.

آن گاه امام (علیه السلام) در تأیید سخنان گذشته می فرماید: «(به علاوه جای تعجب نیست که من در عین سادگی غذا، شجاع باشم، چرا که) من نسبت به پیامبر همچون نوری هستم که از نور دیگری گرفته شده باشد و همچون ذراع نسبت به بازو»؛ (وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوِّ مِنَ الضُّوِّ، وَالذَّرَاعُ مِنَ الْعَضْدِ)

او همواره ساده می زیست ولی در نهایت شجاعت بود و در میدان نبرد از همه نزدیک تر به دشمن قرار داشت و در روز احد که دیگران فرار کردند او هرگز فرار نکرد من هم پیرو همان



مکتب و ذراع همان بازو هستیم.

همان گونه که در کلمات قصار نهج البلاغه فرمود: «كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور می شد ما به رسول خدا پناه می بردیم و هیچ یک از ما به دشمن از او نزدیک تر نبود». (۱۴)

شاهد گویای این گفتار امام (علیه السلام) آیه مباهله است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را به منزله نفس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می شمرد و روایاتی است که از خود رسول خدا نقل شده است آنجا که طبق نقل گنجی شافعی؛ یکی از اصحاب از پیغمبر اکرم سؤال کرد: در میان تمام صحابه چه کسی نزد شما محبوب تر است فرمود: علی بن ابی طالب.

عرض کرد چرا؟ فرمود: «لِأَنَّهُ خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛ زیرا من و علی از نور واحدی آفریده شده ایم» و در همان کتاب از معجم طبرانی نقل می کند که پیغمبر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ خداوند پیامبران را از شجره های متعددی آفرید؛ ولی من و علی را از شجره واحدی خلق کرد». (۱۶)

داستان فرستادن سوره براءت با ابو بکر برای قرائت بر حاضران مکه در موسم حج و سپس گرفتن آن از ابو بکر و دادن به علی (علیه السلام) در کتب تاریخ، معروف است. هنگامی که ابوبکر خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) برگشت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد آیا چیزی درباره من نازل شده که آیات براءت را از من گرفتید؟ فرمود: نه «وَلَكِنْ لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِّي؛ ولی باید پیام مرا خودم یا کسی که از من است برساند». (۱۷)

این روایت در مسند احمد حنبل به صورت گویاتری نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در جواب ابوبکر فرمود: جبرئیل نزد من آمده و گفته است: «لَنْ يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكَ؛ پیام سوره براءت را تنها خودت یا کسی که از توست باید به مردم برساند». (۱۸)

تعبیر به «كَالضُّوِّءِ مِنَ الضُّوِّءِ» اشاره به این است که نور ایمان و قوت و قدرت من از نور ایمان و قدرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گرفته شده و تعبیر به «وَالذَّرَاعِ مِنَ الْعَضْدِ» اشاره به این است که هر گاه بازو محکم باشد ذراع نیز محکم خواهد بود.

سپس برای تأکید بر شجاعت خود می فرماید: «(و به حول و قوه الهی چنان شجاعم که) به



خدا سوگند اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من از میدان مبارزه با آنها روی بر نمی گردانم (و در برابر آنها می ایستم تا پیروز شوم یا شربت شهادت بنوشم)؛
(وَاللّٰهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلٰى قِتَالِىْ لَمَا وَاكَيْتُ عَنْهَا).

مانند این سخن از کسی شنیده نشده است و به یقین علی (علیه السلام) مرد مبالغه نیست و آنچه می گوید عین واقعیت است. در میدان های نبرد هم این حقیقت را اثبات کرده است؛ از میدان بدر گرفته تا احد و خندق و غزوات دیگر. علی بن ابی طالب کسی بود که هرگز پشت به دشمن نکرد و از فزونی لشکر دشمن نترسید تا آنجا که «كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ» لقب گرفت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) این سخن را در داستان فتح خیبر بعد از آنکه دیگران رفتند و کاری برای فتح قلعه های خیبر انجام ندادند فرمود: «لَا عَظِيْنَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّىٰ يَفْتَحَ اللّٰهُ عَلَیْهِ فَرْدًا پَرچَم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند پیوسته به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نخواهد کرد و خداوند به دست او این قلعه ها را فتح می کند». (۱۹)

آن گاه امام (علیه السلام) در آخرین و چهارمین نکته این بخش از نامه می فرماید: «و اگر فرصت دست دهد که بر گردن گردن کشان عرب مسلط شوم، به سرعت به سوی آنها (برای پیکار) خواهم شتافت و به زودی تلاش می کنم که زمین را از این شخص معکوس و جسم واژگونه (معاویه) پاک سازم تا خاک و سنگریزه از میان دانه های درو شده خارج شود (و جامعه اسلامی پاک و خالص گردد)»؛ (وَلَوْ أَمْكَنْتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا. وَسَأُجْهِدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ (۲۰)، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ (۲۱) مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ (۲۲))

تعبیر به «أَطَهَّرَ الْأَرْضَ» اشاره روشنی به این حقیقت است که وجود امثال معاویه بر روی زمین صحنه آن را آلوده می سازد و تا از میان نروند پاک نمی شود.

و تعبیر به «الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ» اشاره به این است که افکارش واژگونه است؛ حق در نظر او باطل و باطل در نظر او حق است.

و تعبیر به «الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ» اشاره به این است که نه تنها افکار او وارونه است، بلکه از نظر



ظاهر نیز انسانی کج اندیش و بدرفتار و واژگونه محسوب می شود.

تعبیر به «حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةَ...» اشاره به این است که هنگامی که محصول را از زمین های زراعتی بر می دارند، غالباً دانه های باارزش با سنگ و کلوخ و شن آمیخته می شود و کشاورزان آنها را از میان دانه ها خارج می سازند تا قابل استفاده شود. من هم باید این افراد بی ارزش و کج اندیش را از میان مسلمانان بردارم تا اسلام و مسلمانان خالص شوند.

بعضی سؤال می کنند که آیا این سخن مولا با اقتدا به پیغمبر «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» سازگار است؟ در پاسخ می گوئیم: آری. رحمت در جای خود لازم است و شدت و غضب در جای خود؛ اگر به جای رحمت شدت نشان داده شود اشتباه است و اگر در جای شدت رحمت به کار گرفته شود خطاست. زندگانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز شاهد و گواه این معناست. در احد به آن جمعیت گمراه دعا می کند و می گوید:

«خداوندا هدایتشان کن که نمی دانند» ولی در داستان یهود پیمان شکن و سنگدل بنی قریظه در برابر آنها شدت عمل به خرج می دهد.

در حقیقت حضرت این حقیقت روشن را از قرآن مجید آموخته است که در یکجا می فرماید: «(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ)؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر!». (۲۳) و در جای دیگر می فرماید: «(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ)؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی!». (۲۴)

پی نوشت:

- ۱- المربوطه» در اینجا به معنای حیوانی است که برای پروار می بندند.
- ۲- تَقَمُّمٌ» به معنای برگرفتن تمام آنچه در سفره و خوردن آن است و در اصل از ریشه «قَم» بر وزن «غم» به معنای رفت و رو کردن خانه و همچنین برچیدن گیاهان به طور کامل به وسیله لبهای حیوان گرفته شده است.
- ۳- تَكَتَّرَشٌ» در اصل از ریشه «كَرَش» بر وزن «كِرَج» و از ریشه «كِرَش» بر وزن «جهش» به معنای معده حیوانات گرفته شده، بنابراین «اِكْتِرَاش» به معنای پر کردن معده است.



- ۴- سُدَى» به معنای باطل و بیهوده است.
- ۵- اَعْتَسِفُ» از ریشه «اعتساف» به معنای انجام کاری بدون فکر و هدایت و اراده است و به معنای انحراف از جاده نیز آمده است.
- ۶- المَتَاهَةُ» اسم مکان است از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی و ضلالت گرفته شده است.
- ۷- قیامت، آیه ۳۶-۳۹.
- ۸- مومنون، آیه ۱۱۵.
- ۹- مُنَازَلَةٌ» به معنای پیکار و جنگ است. از ریشه «نزول» آمده که شخص جنگ جو در برابر حریف خود نزول و پیکار می کند.
- ۱۰- الرِّوَاتِعُ» جمع «راتع» در اینجا به معنای درخت شاداب و خرم است، از ریشه «رَتَع» بر وزن «نفع» به معنای چریدن در مرتع است.
- ۱۱- العِذِيَّةُ» به سرزمینی می گویند که دور از آب باشد و جز از آب باران سیراب نگردد.
- ۱۲- وَقُودٌ» به معنای هیزم است.
- ۱۳- خُمُودٌ» به معنای خاموش شدن آتش است سپس به هرگونه فروکش کردن فعالیتی اطلاق شده است.
- ۱۵- نهج البلاغه، کلمات قصار ۹، از کلمات غریب حضرت.
- ۱۶- کفایة الطالب، ص ۳۱۵ به بعد مطابق نقل شرح نهج البلاغه تستری، ج ۷، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.
- ۱۷- تذکرة الخواص، ص ۳۷.
- ۱۸- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۱۹- بحار الانوار، ج ۳۱ ص ۲۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶.
- ۲۰- المَرْكُوسُ» به معنای واژگونه است از ریشه «رکس» بر وزن «عکس» به معنای پشت و رو کردن یا چیزی را با سر روی زمین گذاردن گرفته شده.
- ۲۱- المَدْرَةُ» به معنای قطعه گل خشکیده است.
- ۲۲- الحصيد» به معنای درو شده از ریشه حصاد به معنای درو کردن گرفته شده است.



۲۳- توبه، آیه ۷۳.

۲۴- آل عمران، آیه ۱۵۹. در تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۳۵ در تفسیر سوره حمد می گوید:
لَقَدْ اَشْتَهَرَ اَنَّ النَّبِيَّ (عليه السلام) لَمَّا كُسِرَتْ رُبَاعِيَّتُهُ قَالَ: «اللَّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

بخش پنجم : بی اعتنایی امام به دنیا

متن عربی:

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا، فَحَبْلُكَ عَلَيَّ غَارِبِكِ، قَدْ اُنْسَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكَ وَ اُفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَ اجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَا حِضِّكَ. اَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِبِكَ؟ اَيْنَ الْاُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ؟ فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللُّحُودِ. وَ اللّٰهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرِيئًا وَ قَالِبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللّٰهِ فِي عِبَادِ غَرَّرْتَهُمْ بِالْاُمَانِيَّ وَ اُمَمِ اَلْقَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي وَ مُلُوكِ اَسْلَمْتَهُمْ اِلَى التَّلْفِ وَ اُوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، اِذْ لَا وِرْدَ وَ لَا صَدَرَ. هَيْهَاتَ، مَنْ وَطِئَ دَخْضَكَ زَلِقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُجْجَكَ غَرِقَ، وَ مَنْ اَزُورَّ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ، وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي اِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاخُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ اَنْسِلَاخُهُ. اعْزِبِي عَنِّي، فَوَاللّٰهِ لَا اُذِلُّ لَكَ فَتَسْتَنْدِلِيْنِي وَ لَا اُسَلْسُ لَكَ فَتَقُوْدِيْنِي.

ترجمه شهیدی:

دنیا از من دور شود که مهارت بر دوشت نهاده است گسسته، و من از چنگالت به در جسته ام و از ریسمانهایت رسته و از لغزشگاههای دوری گزیده ام.
کجایند مهترانی که به بازیچه های خود فریبشان داده ای کجایند مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سر راهشان نهادی. آنک در گورها گرفتارند و در لابلاهای لحدها ناپیدار.
به خدا اگر کالبدی بودی دیدنی یا قالبی بپسودنی -تو را وانمی گذاشتم-، و حد خدا را در باره ات بر پا می داشتم. به کیفر بندگانی که آنان را با آرزوها دستخوش فریب ساختی، و مردمانی که در هلاکت جایهانشان در انداختی، و پادشاهانی که به دست نابودی شان سپردی، و در چنگال بلاشان در آوردی. نه راهی برای در شدن و نه گریزگاهی برای بیرون آمدن.
هرگز آن که پا در لغزشگاهت نهاد به سر در آمد، و آن که در ژرفای دریایت فرو رفت به در نیامد، و آن که از ریسمانهایت



رهید، توفیق رفیقش گردید، و آن که از گزند تو ایمن است، باکش نبود اگر جای تنگش مسکن است و دنیا در دیده او چنان است که گویی روز پایان آن است.

از دیده ام نهان شود به خدا سوگند رامت نشوم که مرا خوار بدانی، و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی.

شرح: پیام امام امیرالمومنین

ای دنیا از من دور شو!

امام(علیه السلام) در این بخش از نامه برای اینکه مخاطبش عثمان بن حنیف و همه مخاطبانش در سراسر جهان و در طول تاریخ گرفتار وسوسه های زرق و برق دنیا و مقامات و لذاتش نشوند، در تعبیری زیبا و فصیح و بلیغ، دنیا را مخاطب خود قرار داده و با او سخن می

گوید و می فرماید: «ای دنیا! از من دور شو، افسارت را بر گردنت انداختم (و تو را رها ساختم) من از چنگال تو رهایی یافته ام و از دامت رسته ام و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام»؛ (إِلَيْكَ عَنِّي (۱) يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَيَّ غَارِبِكِ (۲) قَدْ أَسَلْتُ (۳) مِنْ مَخَالِبِكِ (۴)، وَأَفَلْتُ (۵) مِنْ حَبَائِلِكِ (۶)، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَا حِضِكِ (۷)

امام(علیه السلام) در این عبارات کوتاه، دنیا را به چهار چیز تشبیه کرده، نخست به شتری که ممکن است پرشیر، جالب و جذاب باشد؛ ولی هنگامی که صاحبش می خواهد از آن صرف نظر کند و در چراگاه رهایش سازد، افسار او را بر پشت یا گردنش می افکند، او هم خود را آزاد می بیند از صاحبش دور می شود و در چراگاه به حال خود مشغول می گردد.

در تشبیه دوم او را به درنده ای تشبیه می کند که می خواهد با چنگال های خطرناکش صید خود را گرفته و پاره کند، می فرماید: من خود را از چنگال چنین حیوان درنده ای رها ساختم و دستش به من نخواهد رسید.

در تشبیه سوم به صیادی تشبیه می کند که دام های خود را برای گرفتار ساختن صید گسترده است می فرماید: من این دام ها را شناخته ام و از آنها رسته ام و هرگز گرفتار آنها نیستم.

در تشبیه چهارم به پرتگاهی تشبیه می کند که لغزشگاه های فراوان دارد؛ لغزش های شهوات، مال و مقام، زن و فرزند و زرق و برق ها، می فرماید: من از آن لغزشگاه ها دوری جسته ام و به این ترتیب نه در دام و نه در چنگال و نه در پرتگاه های او افتاده ام.



آن گاه در ادامه سخن باز دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «کجایند آن اقوام پیشین که تو آنها را با بازیچه هایت فریب دادی؟ کجایند امت هایی که با زینت هایت آنها را فریفتی؟ (آری) آنها گروگان های قبورند و درون لحدها پنهان»؛ (أَيْنَ الْقُرُونِ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ بِمَدَائِعِ بَكِ (۸)! أَيْنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكِ! فَهَذَا هُمْ رَهَائِنُ (۹) الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ (۱۰) اللَّحُودِ (۱۱))

این سخن برگرفته از آیات متعدّد قرآن است که به اقوام پیشین اشاره می کند؛ اقوامی که در گذشته صاحب قدرت بودند و دارای جاه و جلال و مکتب و ولی همگی بر اثر عصیان و گناه گرفتار عذاب الهی شدند و در زیر خاک ها مدفون گشتند به گونه ای که کمترین صدایی از آنها شنیده نمی شود. در آیه ۹۸ سوره مریم می خوانیم: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا؟» چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنہکاری) را که پیش از آنان هلاک کردم؛ آیا (اثری) از هیچ یک از آنها احساس می کنی؟ یا کمترین صدایی از آنها می شنوی.»

در آیه ۱۲۸ سوره طه می خوانیم: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى»؛ آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از اقوام پیشین را (که طغیان و فساد کردند) هلاک نمودیم، در حالی که اینها در مسکن های (ویران شده) آنان راه می روند؟! به یقین در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است.»

مرحوم علامه شوشتری در اینجا داستان عبرت انگیزی از امالی مرحوم صدوق نقل کرده که خلاصه اش این است: ذوالقرنین از کنار قبرستانی می گذشت. پیرمردی را دید که در آنجا نشسته و چند جمجمه را از قبرها بیرون آورده و مرتباً آنها را واری می کند. ذوالقرنین تعجب کرد، ایستاد و گفت: ای پیرمرد برای چه این جمجمه ها را واری می کنی؟ گفت: می خواهم جمجمه افراد صاحب مقام را از غیر صاحب مقام و غنی را از فقیر بشناسم؛ ولی مدت هاست که بررسی می کنم اما تاکنون نشناخته ام. ذوالقرنین احساس کرد نظرش به اوست و می گوید: فردا که به زیر خاک رویم همه یکسانیم. (۱۲)

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن با تعبیر حکیمانه و تکان دهنده ای دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «(ای دنیا) به خدا سوگند اگر تو شخصی قابل رؤیت و جسمی محسوس



بودی حدود الهی را بر تو جاری می ساختم در مورد بندگانی که آنها را با آرزوها فریفتی و امت هایی که به هلاکت افکندی و سلاطینی که آنها را تسلیم مرگ کردی و در آبشخور بلا وارد ساختی؛ در آنجا که نه راه ورودی بود و نه راه خروج»؛ (وَاللّٰهُ لَوِ كُنْتَ شَخْصًا مَّرِيًّا، وَ قَالِبًا حَسِيًّا، لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي (۱۳)، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتَهُمْ إِلَى التَّلْفِ، وَأُورِدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وَرِدَ (۱۴) وَلَا صَدَرَ (۱۵))

به یقین دنیا به معنای مجموعه مواهب مادی است که نه قلب و اندیشه ای دارد و نه اراده و اختیاری، بلکه وسایلی است که می توان از آن برای نیل به سعادت بهره گیری کرد و یا برای غرق شدن در شقاوت به آن روی آورد. به علاوه چیزی نیست که بتوان حد الهی را بر او جاری کرد؛ ولی هدف مولا کنایه ای لطیف و تشبیهی ظریف است برای بیدار ساختن مغروران گم کرده راه و غافلان سر تا پا اشتباه تا بیدار شوند و به خود آیند و از سرگذشت پیشینیان عبرت گیرند و آینده خود را در آینه تاریخ گذشته بخوانند.

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که همین مطلب را به صورت دیگری دنبال می کند. و بارها در خطاب های خود همگان را به بررسی تاریخ اقوام پیشین که بر اثر غرور و غفلت گرفتار انواع بلاها شدند و خود و ثروتشان در زیر خاک ها مدفون گشتند فرا می خواند. در کلام خداوند می خوانیم: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». (۱۶)

در جای دیگر می فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٌ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذٰلِكَ وَ أُوْرثٰهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْتَظِرِينَ»؛ چه بسیار باغ ها و چشمه ها که به جای گذاشتند * و کشتزارها و قصرهای پر ارزش * و نعمت های فراوان دیگر که در آن غرق شادمانی بودند! * این چنین بود (ماجرای آنان!) و ما این (نعمت ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم * نه آسمان و زمین، بر آنان گریست و نه به آنها مهلتی داده شد». (۱۷)

آن گاه در ادامه همین سخن با چند تشبیه دیگر حال کسانی را که فریفته دنیا شدند و آنها را که از دام آن جستند و از زرق و برق آن رستند بیان می دارد می فرماید: «هیئات! هر کس در



لغزشگاه هایت گام بگذارد می لغزد (و سقوط می کند) و کسی که بر امواج دریای تو سوار گردد غرق می شود (اما) کسی که از دام های تو کنار رود موفق و پیروز می گردد و آن کس که از دست تو سالم بماند از اینکه معیشت بر او تنگ شود نگران نخواهد شد (چرا که) دنیا در نظرش همچون روزی است که زوال یافته و پایانش فرا رسیده؛ (هیهات! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ (۱۸) زَلِقَ (۱۹)، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكَ (۲۰) غَرِقَ، وَمَنْ اَزُورَ (۲۱) عَنْ حَبَائِلِكَ وَفُقَّ، وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي اِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاخَةُ (۲۲)، وَاللُّدُنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ اَنْسِلَاخُهُ)

امام (علیه السلام) در این بخش از کلام نورانیش مواهب مادی دنیا را به سه چیز تشبیه می کند، نخست لغزشگاه هایی که هر زمان احتمال سقوط در آن دور از انتظار نیست، مقام های دنیا، ثروت ها و شهواتش همواره چنین است. اگر انسان کمی غفلت کند از حلال به حرام می غلظد و در چنگال هوا و هوس اسیر می شود.

دیگر اینکه دنیا را به دریای موج خطرناکی تشبیه کرده که عبور از آن بسیار مشکل است و بسیار می شود که امواج هوا و هوس ها به قدری شدید و سنگین است که افراد را با خود می برد و غرق می کند.

در تشبیه سوم زرق و برق و زخارف دنیا را به دام هایی تشبیه می کند که اگر کسی بتواند خود را از آن برکنار دارد توفیق سعادت و قرب خدا رفیق او خواهد شد و همین اندازه که از آن به سلامت بگذرد برای او بزرگ ترین افتخار و پیروزی است، هرچند از نظر زندگی در سختی باشد.

سپس، دنیا را به روزی که در آستانه پایان گرفتن است و به اصطلاح همچون آفتاب لب بام است تشبیه فرموده، چرا که به قدری با سرعت می گذرد که به گفته شاعر:

طی نگشته روزگار کودکی پیری رسید *** از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده است در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است می خوانیم که فرمود: «اصْبِرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَتَصَبَّرُوا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّمَا الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَمَا مَضَى فَلَيْسَ تَجِدُ لَهُ سُرُورًا وَلَا حُزْنَ وَمَا لَمْ يَأْتِ فَلَيْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ عَلَى تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَكَأَنَّكَ قَدْ اغْتَبَطْتَ؛ بر اطاعت خداوند شکیبا باشید و از معصیت او خودداری کنید، زیرا دنیا



ساعتی بیش نیست. آنچه گذشته نه سروری دارد و نه غمی (چرا که از دسترس انسان خارج شده است) و آنچه نیامده نمی دانی چگونه است، بنابراین ساعتی را که در آن هستی مراقب باش تا به سادگی از دست ندهی و از آن استفاده کنی به گونه ای که مردم بعد از مرگت غبطه تو را بخورند». (۲۳)

آن گاه در پایان این بخش از نامه دنیا را مخاطب ساخته می فرماید: «ای دنیا) از من دور شو به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار و ذلیل سازی و زمام اختیارم را به دست تو نخواهم سپرد که به هر جا خواهی ببری»؛ (اغزبی (۲۴) عَنِّي! فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّي، وَلَا أَسْلَسُ (۲۵) لَكَ فَتَقْوِدِي)

تا کنون دیده نشده است که دنیا را به این گونه خطاب ها مخاطب سازد و او را به محاکمه ای شدید فرا خواند و سرانجام این چنین محکومش کند و خویش را از دام او رهایی بخشد. آری تنها کسی می تواند این گونه دنیا را به محاکمه کشد و با این خطاب های کوبنده مخاطب سازد که دامن از دنیا برچیده باشد و در عین دسترسی به تمام راه های دنیا دست رد بر سینه او بزند و به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم در برابر آن نباشد.

در ضمن این سخن پاسخی است به آنها که می گویند دنیا ما را بر چنین و چنان کاری مجبور ساخت. امام (علیه السلام) می فرماید: تا انسان تسلیم دنیا نشود او خوار و ذلیلش نمی کند و تا زمام اختیار خود را به دنیا نسپارد او را به سوی پرتگاه های گناه نمی کشاند. درست است که

دنیا با زرق و برقش به انسان چشمک می زند و او را فرا می خواند؛ ولی هرگز کسی را مجبور به پیروی و تسلیم در برابر خود نمی کند درست شبیه آنچه قرآن مجید درباره شیطان می گوید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ»؛ و

هنگامی که کار (در صحنه قیامت) تمام می شود شیطان می گوید: خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید، بنابراین من را سرزنش نکنید؛ و خود را سرزنش

کنید». (۲۶)



نکته:

طلاق دادن دنیا:

آنچه امام(علیه السلام) در این بخش از نامه خود درباره محاکمه دنیا بیان فرموده که ای دنیا اگر شخصی دیدنی و قلبی حسی داشتی، حدود خدا را در مورد کسانی که آنها را فریفتی بر تو جاری می ساختم، ما را به یاد حدیث پر معنای دیگری می اندازد که از امام(علیه السلام) نقل شده و نشان می دهد که در عالم مکاشفه دنیا به صورت زن زیبایی از زیبارویان معروف عرب در مقابل آن حضرت ظاهر شد در حالی که آن حضرت بیل به دست داشته و در نخلستان مشغول کار بوده است. امام(علیه السلام) می گوید: این زن بسیار زیبا رو به من کرد و گفت: ای پسر ابوطالب آیا حاضری بامناز دو اجکنی که تورا از این بیلی که در دست داری بی نیاز کنم و خزاین زمین را به تو نشان دهم و تا زنده ای حاکم بر جهان باشی و فرزندان تو هم بعد از تو چنین باشند؟ امام(علیه السلام) فرمود: تو کیستی که من از خانواده ات تو را خواستگاری کنم؟ گفت: من دنیا هستم. گفتم: برگرد همسری جز من برگزین. سپس همان بیل را به دست گرفتم و این اشعار را انشا کردم:

«لَقَدْ خَابَ مَنْ غَرَّتْهُ دُنْيَا دُنْيَاهُ *** وَمَا هِيَ إِلَّا غَرَّتْ قُرُونًا بِنَائِلِ
أَتْتَنَا عَلَى زِيٍّ الْعَزِيزِ بُنَيْنَهَ *** وَزَيْتُهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلِ
فَقُلْتُ لَهَا غُرِّي سِوَايَ فَإِنِّي *** عَزُوفٌ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلِ
وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنَّ مُحَمَّدًا *** أَحَلَّ صَرِيحًا بَيْنَ تِلْكَ الْجَنَادِلِ
وَهَبَهَا أَتْنِي بِالْكُنُوزِ وَدَرَّهَا *** وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمُلْكِ الْقَبَائِلِ
أَلَيْسَ جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرُهَا *** وَيَطْلُبُ مِنْ خَزَائِنِهَا بِالطَّوَائِلِ
فَغُرِّي سِوَايَ إِنِّي غَيْرُ رَاغِبٍ *** بِمَا فِيكَ مِنْ مُلْكٍ وَعِزٍّ وَنَائِلِ
فَقَدْ قَنَعَتْ نَفْسِي بِمَا قَدْ رَزَقْتَهُ *** فَشَانَكَ يَا دُنْيَا وَأَهْلَ الْغَوَائِلِ
فَأِنِّي أَخَافُ اللَّهَ يَوْمَ لِقَائِهِ *** وَأُخْشَى عَذَابًا دَائِمًا غَيْرَ زَائِلِ

آن کس که دنیای پست او را فریب دهد گرفتار خسران شود و اگر قرن ها انسان را فریب



دهد به نتیجه نخواهد رسید.

دنیا به صورت بئینه (دختر زیباروی عرب) به سوی من آمد و خود را با زینت های فراوان آراسته بود.

به او گفتم: به سراغ دیگری برو چرا که من از دنیا چشم پوشیدم و نادان نیستم. مرا با دنیا چکار در حالی که محمد (پیامبر بزرگ ما) سرانجام در میان سنگ ها و خاک ها مدفون شد.

به فرض که دنیا گنج ها و جواهرات و اموال قارون و حکومت قبایل را برای منییاورد. آیا همه اینها سرانجام فانی نمی شود سپس از خازنان آنها حساب رسی نمی کنند؟ آری دیگری را فریب ده که من به تو علاقه ای ندارم. نه به حکومت و نه به عزت و نه به مواهبت.

نفس من به آنچه به او روزی داده شده قانع است، پس ای دنیا به سراغ کسانی رو که حاضرند این بدبختی ها را بپذیرند.

من از لقای پروردگار در روز قیامت بیمناکم و از عذاب دایم و غیر زایل او ترسانم. (۲۷) *****

پی نوشت:

۱- «إِلَيْكَ عَنِّي» جمله ای است که ظاهراً از دو جار و مجرور تشکیل شده در حالی که «إِلَيْكَ» اسم فعل و به معنای «أَبْعِدُ» یعنی دور شو است. این احتمال نیز هست که جمله ای دارای فعل مقدری که همان «ارْجِعْ» و «أَبْعِدُ» است باشد یعنی «ارْجِعْ إِلَيْكَ وَأَبْعِدْ عَنِّي» از من دور شو و به سوی خود برگرد.»

۲- غارب» به معنای محلی است که میان پشت و گردن شتر واقع است و به معنای گردن و آخرین نقطه پشت نیز آمده است.

۳- «أَسْأَلْتُ» از ریشه «سَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای کشیدن و خارج شدن به آرامی گرفته شده است.

۴- «مَخَالِبٌ» جمع «مِخْلَبٌ» بر وزن «مَنْبِرٌ» به چنگال پرندگان و درندگان گفته می شود.



- ۵- أَفْلَتْ» از ریشه «فَلْت» بر وزن «برف» به معنای رهایی یافتن است.
- ۶- حَبَائِل» جمع «حِبَاله» به معنای دام است.
- ۷- مَدَا حِضْ» جمع «مَدْحَضْ» بر وزن «مرکز» به معنای لغزشگاه است.
- ۸- مَدَاعِبْ» جمع «مَدْعَبَه» بر وزن «مکتبه» به معنای مزاح و شوخی است.
- ۹- رَهَائِن» جمع رهینه به معنای گروگان است.
- ۱۰- مَضَامِين» جمع «مضمون» در اصل به معنای جنینی است که در شکم مادر است. سپس به هر چیزی که در لا به لای چیز دیگری قرار گرفته اطلاق شده است.
- ۱۱- اللَّحُود» جمع «لحد» بر وزن «مهد» به معنای شکافی است که در طرف پایین قبر ایجاد می کنند و میت را در آن قرار می دهند.
- ۱۲- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۶، ص ۳۹۰؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۵.
- ۱۳- الْمَهَاوِي» جمع «مَهْوِي» و «مَهْوَاهُ» به معنای دره است و به هر جای خطرناکی که انسان را در معرض هلاکت قرار می دهد اطلاق می شود.
- ۱۴- وِرْد» در اصل به معنای وارد شدن بر کنار آب نهر است سپس به هرگونه ورود اطلاق شده است.
- ۱۵- صَدْر» نقطه مقابل «وِرْد» یعنی خارج شدن از کنار آب است سپس به هر نوع خروج اطلاق شده است.
- ۱۶- یوسف، آیه ۱۱۱.
- ۱۷- دخان، آیه ۲۵-۲۹.
- ۱۸- دَحْض» به معنای لغزشگاه است.
- ۱۹- زَلَق» از ماده «زَلَق» بر وزن «دلق» به معنای لغزیدن است.
- ۲۰- لُجَج» جمع «لُجَه» بر وزن «حجه» به معنای بخش های عظیم و متلاطم دریاست.
- ۲۱- اِزْوَرَّ» از ریشه «اِزْوَرار» به معنای کنار رفتن و انحراف از چیزی است و از ریشه زیارت گرفته شده است.
- ۲۲- مَنَاخ» در اصل به معنای محلی است که شتر در آنجا بر زمین می خوابد. سپس به هر



محل استقرار اطلاق شده است.

۲۳- کافی، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۲۱.

۲۴- اغزُبی» به معنای از من دور شو از ریشه «عُزُوب» بر وزن «غروب» به معنای دور شدن گرفته شده، به کسانی که ازدواج نکرده اند عذب گفته می شود، زیرا از زندگی خانوادگی دورند.

۲۵- اسنلس» از ریشه «سلاسه» به معنای مطیع شدن و گاه به معنای آسان گشتن آمده است.

۲۶- ابراهیم، آیه ۲۲.

۲۷- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳.

بخش ششم: عاقبت اندیشی و معاد باوری ضامن سعادت انسان و عدم

میل به اشرافی گری

متن عربی:

وَ اِیْمُ اللّٰهِ یَمِیْنًا - اُسْتَشْنِی فِیْهَا بِمَشِیئَةِ اللّٰهِ - لَأَرْوِضَنَّ نَفْسِی رِیَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا اِلَی الْقُرْصِ
 اِذَا قَدَرْتُ عَلَیْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُّومًا، وَ لَادَعَنَّ مُقْلَتِی كَعَیْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِیْنَهَا،
 مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. اُ تَمْتَلِی السَّائِمَةَ مِنْ رِغِیْهَا فَتَبْرُكْ، وَ تَشْبَعُ الرِّیْضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرِبُضْ،
 وَ یَأْكُلُ عَلَیُّ مِنْ زَادِهِ فَاِیْهَجَّعْ؟ قَرَّتْ اِذَا عَیْنُهُ اِذَا اِقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّیْنَ الْمُتَطَاوِلَةَ بِالْبَهِیْمَةِ
 الْهَامِلَةَ وَ السَّائِمَةَ الْمَرْعِیَّةَ.

ترجمه شهیدی:

و سوگند به خدا بر عهده خود می گیرم، جز آن که او نخواهد که در آن ناگزیرم. نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر گرده نانی برای خوردن یافتم شاد شود، و از نانخورش به نمک خرسند گردد، و مردم دیده ام را دست می بدارم تا چون چشمه خشکیده آبی در آن نماند، و اشکی که دارد بریزاند.
 آیا چرنده، شکم را با چرا کردن پر سازد و بخفتد و گوسفند در آغل سیر از گیاه بخورد و بیفتد، و علی از توشه اش خورد و آرام بخوابد؟ چشمش روشن باد که از پس سالیانی دراز چون چارپایی به سر برد رها، یا چرنده ای سر داده به چرا.



شرح: پیام امام امیرالمومنین

آیا فقط خوردن و خوابیدن؟

امام(علیه السلام) در این بخش از نامه مبارکش در تعقیب بحث های گذشته درباره بی اعتنایی به دنیا و زرق و برق آن می فرماید: «به خدا سوگند - سوگندی که تنها مشیت خدا را از آن استثنا می کنم - آنچنان نفس خویش را به ریاضت وای می دارم که هرگاه به یک قرص نان دست یابد به آن دلخوش شود و به نمک به عنوان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم هایم اشک می ریزم که (سرانجام) همچون چشمه ای شود که تمام آب خود را بیرون ریخته باشد»؛
(وَأَيُّمُ اللَّهِ (۱) - يَمِينًا أَسْتَتِنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَأَرْوِضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً (۲) تَهْشُ (۳) مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا (۴)، وَلَأَدَعَنَّ مَقْلَتِي (۵) كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ (۶) مَعِينَهَا (۷)، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا)

امام(علیه السلام) در اینجا در مرحله اول سوگند یاد می کند تا جدی بودن این مطلب را کاملاً آشکار سازد. و در مرحله دوم ان شاءالله می گوید تا ادب خود را در پیشگاه خدا ظاهر سازد همان گونه که مولایش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به این امر مأمور بود؛ آنجا که خداوند به او دستور می دهد: «(وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّءِ إِيَّتِي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)؛ و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می دهم؛ مگر اینکه (بگویی اگر) خدا بخواهد». (۸)
در مرحله سوم سخن از ریاضت بسیار شدید و مهمی در میان می آورد که حاکی از اراده نیرومند مولا و سلطه عجیب او بر نفس خویش است. چه ریاضتی از این بالاتر که انسان آن قدر گرسنگی را بر خود تحمیل کند که اگر روزی به قرص نان و کمی نمک برسد نفس او شاد گردد که نان و خورش خوبی پیدا کرده است.

در مرحله چهارم از سوز و گداز خویش از خوف خدا و عشق به ذات پاکش خبر می دهد که آن قدر می گیرد که اشکی در چشم باقی نمی ماند. به یقین این کار هرکس نیست و خود آن حضرت در جای دیگری از همین نامه به این حقیقت اشاره فرموده که من می دانم شماها به این گونه ریاضت ها توانایی ندارید؛ ولی سعی کنید ورع و تقوا و درست کاری را هرگز



فراموش نکنید.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این همه گریه که امام(علیه السلام) به آن اشاره فرموده است برای چیست؟ به یقین این گریه هم گریه شوق است و هم گریه خوف؛ شوق به عالم اعلا و ملکوت آسمان ها و قرب پروردگار و عشق به صفات جمال و کمالش و خوف از محروم گشتن از آن نعمت های بی نظیر و مواهب بی مانند است.

مردان خدا همیشه در میان این خوف و رجا و این گریه شوق و گریه ترس به سر می بردند، چه رسد به امام(علیه السلام) که پیشوا و مقتدای همه آنان است.

آن گاه در جمله بعد با ادبیاتی دیگر و تشبیهاتی صریح تر می فرماید: «آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان، شکم را از علف ها پر می کنند و می خوابند یا گله هایی که در آغل ها هستند از علف سیر می شوند و استراحت می کنند، علی هم باید از زاد و توشه خود سیر شود و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال ها عمر به چهارپایان رها شده بی شبان و گوسفندانی که آنها را به بیابان برای چرا می برند اقتدا کرده است»؛ (أ تَمْتَلِي السَّائِمَةَ (۹۱) مِنْ رَعِيهَا (۱۰) فَتَبْرُكُ (۱۱)؟ وَتَشْبَعُ الرَّيْضَةَ (۱۲) مِنْ غَشْبِهَا (۱۳) فَتَرْبُضُ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ (۱۴)!) قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّينَ الْمُتَطَاوَلَةَ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ (۱۵)، وَالسَّائِمَةَ الْمَرْعِيَّةَ (۱۶)

هرچند امام(علیه السلام) در این عبارات از خودش سخن می گوید؛ ولی در واقع درسی است که به دنیاپرستان می دهد آنهایی که جز عیش و نوش هدفی ندارند و شبیه به گوسفندان و چهارپایانی هستند که کار آنها خوردن و خوابیدن است و چقدر برای انسان ننگ است که از اوج عظمت انسانیت فرود آید و هم طراز حیوانات رها شده در بیابان باشد. و به گفته شاعر:

خواب و خورت ز مرحله عشق دور کرد *** آنکه رسی به دوست که بی خواب و خور

شوی

نکته:

ریاضت های مشروع و نامشروع:



از زمان های گذشته مسأله ریاضت در دو شاخه ریاضت جسم و نفس در میان انسان ها وجود داشته است. ریاضت جسمانی که همان ورزش ها باشد سابقه بسیار طولانی دارد و حتی مسابقات جهانی از یونان قدیم گرفته تا مناطق دیگر چهره بارزی از آن محسوب می شود. ریاضت نفس نیز که از طریق ترک مشتهیات نفسانی حاصل می گردد و روح انسان را تقویت می کند، سابقه طولانی دارد که مرتاضان هندی به آن معروفند و حقیقت آن این است که انسان با ترک خواسته های نفس می تواند به نیروی عظیمی برسد که گاه توان کارهای خارق العاده ای پیدا می کند.

البته ریاضت های نفسانی نیز به دو هدف انجام می شده: اهداف مادی و اهداف معنوی. اهداف مادی انجام پاره ای از کارهای خارق العاده بوده تا از این طریق به منافی برسند یا اسم و آوازه ای پیدا کنند؛ ولی هدف معنوی آن همان قرب به خداوند و پاک ساختن روح از رذایل اخلاقی و حاکمیت بر شهوات و ترک منکرات است.

آنچه امام (علیه السلام) در این نامه با جمله «إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهَا بِالتَّقْوَى لَتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْكَبْرِ» و جمله «لَأَرَوْضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ» بیان فرموده به قسم دوم از ریاضت معنوی اشاره دارد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۲۲۰ (خطبه ۲۱۴ در شرح ابن ابی الحدید) بحث مشروعی درباره ریاضت نفس و اقسام آن بیان کرده و درباره تأثیر گرسنگی در صفای نفس سخن گفته است. سپس کلماتی از فلاسفه و حکما درباره مکاشفاتی که از ریاضت حاصل می شود بیان نموده و از اشعار شعرا نیز در این زمینه شواهدی آورده است. در احادیث مختلفی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به همین مسأله اشاره شده، از جمله در حدیثی در غررالحکم آمده است: «مَنْ اسْتَدَامَ رِيَاضَةَ نَفْسِهِ انْتَفَعَ؛ كَسَى كَهَ پيوسته نفس خویش را ریاضت دهد (از اشراقات الهیه) بهره مند خواهد شد». (۱۷) و در حدیث دیگری در همان کتاب می فرماید: «الشريعة ریاضة النفس؛ شریعت اسلام ریاضت نفس است». (۱۸)

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است که یکی از وصیت های خضر نبی به حضرت موسی (علیهما السلام) این بود: «رَضُّ نَفْسِكَ عَلَى الصَّبْرِ تَخْلُصُ مِنَ الْأَثْمِ؛



نفس خویش را با شکیبایی ریاضت ده تا از گناه نجات یابی». (۱۹)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «جَوَّعُوا بُطُونَكُمْ وَأَطْمَأُوا أَكْبَادَكُمْ وَأَعْرُوا أَجْسَادَكُمْ وَطَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ عَسَاكُمْ أَنْ تُجَاوِزُوا الْمَلَاعِلِيَّ؛ شکم های خود را گرسنگی دهید و جگرهای خود را تشنگی و بدن ها را (از لباس های پر زرق و برق) برهنه کنید و دل هایتان را پاک سازید تا از فرشتگان فراتر روید». (۲۰)

ولی گاه گروهی به عنوان ریاضت نفس، راه افراط و خطا را پیموده، مرتکب ریاضت های بسیار شاق و گاه خطرناک و نامشروع شده اند که نمونه های آن در احیاء العلوم غزالی و سایر کتب صوفیه فراوان دیده می شود.

از جمله نقل است که «شبلی» سردابه ای داشت که در آنجا می رفت و یک بغل چوب با خود می برد و هرگاه غفلتی به دل او در می آمد، خویشتن را بدان چوب ها می زد و گاه بود که همه چوب ها می شکست. او دست و پای خود را بر دیوار می کوبید. (۲۱)

در حالات «شیخ ابو سعید» از صوفیان معروف آمده است که در جوانی شب ها پس از آنکه اهل خانه به خواب می رفتند آهسته برمی خاست و به مسجد می آمد. در گوشه مسجد چاه آبی بود. طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می بست سپس چوب را روی دهانه چاه می گذاشت و خود را تا نزدیکی طلوع صبح در چاه معلق می ساخت و قرآن می خواند. (۲۲)

درباره «ابوبکر شبلی» آمده است: در آغازی که مشغول به ریاضت شد سال های دراز، شب ها نمک در چشم می پاشید تا به خواب نرود. (۲۳) و امثال این کارها که در آثار صوفیه فراوان است.

این گونه ریاضت های خطرناک و آنچه مایه رسوایی و آبروریزی است از نظر اسلام نامشروع است و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در میان مرتاضان هند و بعضی از صوفیه، این گونه ریاضت های نامشروع دیده می شود که اسلام با آن موافق نیست. بهترین ریاضت، پرهیز از هرگونه گناه و سپس بعضی از مشتهیات نفسانی از مباحات است که در زندگانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) و اصحاب و یاران آنها دیده می شود که



گاه لباس خشن می پوشیدند و به غذاهای بسیار ساده قناعت می کردند، مقدار قابل ملاحظه ای از شب را بیدار می ماندند و به عبادت پرودگار می پرداختند و این ریاضت ها نوری بر نورانیت آنها می افزود.

در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه داستان افراط و تفریط دو برادر به نام علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد را خواندیم که یکی بسیار زندگی مرفهی داشت و دیگری به کلی دست از کار کشیده و در گوشه ای از خانه مشغول عبادت بود و امام (علیه السلام) به هر دو ایراد فرمود. شرح این مطلب را در جلد هشتم همین کتاب، صفحه ۱۲۵ به بعد مطالعه فرمایید.

کوتاه سخن اینکه مسأله ریاضت شرعی هم در نهج البلاغه و هم در روایات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام) فراوان آمده است و به یقین آثار مثبتی در روحانیت و نورانیت دارد؛ ولی چنان نیست که به همه توصیه شده باشد. به همین دلیل در آیاتی از قرآن مجید و روایات متعددی دیده می شود که به عموم، اجازه داده شده از لذات حلال بهره مند گردند و ضمن بهره گیری از این نعمت ها خدا را سپاس گویند: «(يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاغْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ)؛ ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می دهید دانا هستم». (۲۴)

پی نوشت:

۱- «أَيْمُ اللهِ» به معنای «به خدا سوگند» است و گفته شده که در اصل از «أَيْمُن» جمع یمین به معنای قسم گرفته شده و الف آن الف وصل است که گاه مفتوح و گاه مکسور خوانده می شود سپس نون را حذف کرده اند و «ایم الله» شده است و گاه یاء را نیز حذف می کنند و «ام الله» می گویند و به هر حال با توجه به اینکه ریشه اصلی آن جمع است، دلالت بر قسم مؤکد دارد.

۲- «رِیاضَةٌ» در اصل به معنای رام کردن با تربیت است و به همین جهت به ورزش های جسمانی و پرورش های روحانی از طرق مختلف اطلاق می شود و اگر به باغ روضه گفته می شود از این روست که زمین را با برنامه منظمی پرورش داده اند و خرم و سرسبز ساخته اند.



- ۳- تَهَشُّ» از ریشه «هَشاشَه» بر وزن «حواله» گرفته شده که به معنای خوشحالی و تبسم کردن است.
- ۴- مَأْذُومًا» از ریشه «إِدام» به معنای نان خورش (چیزی که با نان می خورند) گرفته شده، بنابراین مأذوم چیزی است که آن را به صورت نان خورش در آورده باشند.
- ۵- مُقَلَّةٌ» به تمام کره چشم اطلاق می شود و گاه به مردمک چشم نیز گفته می شود.
- ۶- نَضَبٌ» از ریشه «نُضوب» در اصل به معنای فرو رفتن آب در زمین و خشکیدن چاه یا چشمه است و این واژه گاه در مورد چشم نیز به کار می رود هنگامی که اشک آن تمام شود.
- ۷- مَعِينٌ» از ریشه «مَعْن» بر وزن «طعن» به معنای جاری شدن آب است و «ماء معین» به آب جاری گفته می شود سپس در مورد جریان اشک از چشم ها به کار رفته است.
- ۸- كهف، آیه ۲۳ و ۲۴.
- ۹- السَّائِمَةُ» به معنای حیوانی است که آن را برای چرا در بیابان رها می کنند از ریشه «سوم» بر وزن «قوم» به معنای رها کردن حیوان در بیابان برای چریدن است.
- ۱۰- رَغِيهَا» به معنای علف هایی است که حیوان آن را به هنگام چرا می خورد از ریشه «رعی» بر وزن «وحی» به معنای چریدن گرفته شده.
- ۱۱- تَبْرُكٌ» از ریشه «بُروک» به معنای آرام گرفتن به روی زمین است.
- ۱۲- الرَّبِيضَةُ» به معنای گله گوسفندان و مانند آن است که به همراه شبان ها به آغل خود می آیند از ریشه «رَبُض» و «رَبُوض» بر وزن «قَبُض» و «قَبُوض» به معنای جمع کردن دست و پا و به زمین نشستن حیوانات است.
- ۱۳- عُشْبٌ» به معنای گیاهان تر است در مقابل خشیش که به گیاهان خشک گفته می شود.
- ۱۴- يَهْجَعُ» از ریشه «هَجُوع» بر وزن «رکوع» به معنای خواب سبک است.
- ۱۵- أَلْهَامِلَةٌ» به معنای حیوان رها شده است از ریشه «همل» بر وزن «حمل» به معنای رها کردن حیوان بدون چوپان است.
- ۱۶- الْمَرَعِيَّةُ» اسم مفعول است از ریشه «رَعِي» بر وزن «سعی» به معنای حیوانی است که آن را به چرا برده اند.



- ۱۷- غررالحکم، ح ۴۸۰۹.
- ۱۸- همان مدرک، ح ۴۷۹۱.
- ۱۹- کنز العمال، ح ۴۴۱۷۶.
- ۲۰- میزان الحکمه، ح ۷۵۴۱.
- ۲۱- تذکره الاولیاء، ج ۱، ص ۲۳۵.
- ۲۲- تاریخ تصوف دکتر غنی، ص ۳۶۱.
- ۲۳- تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۴.
- ۲۴- مؤمنون، آیه ۵۱.

بخش هفتم: عبادت و توسل رمز موفقیت کارگزاران

متن عربی:

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا وَ عَرَّكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غَمُضَهَا،
حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا، فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عْيُونَهُمْ
خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ
تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ، "أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ".
فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَ لَتَكْفُفَ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.

ترجمه شهیدی:

خوشا کسی که آنچه پروردگارش بر عهده وی نهاده، پرداخته است و در سختی اش با شکیبایی ساخته، و به شب دیده برهم نهاده، و چون خواب بر او چیره شده بر زمین خفته و کف دست را بالین قرار داده در جمعی که از بیم روز بازگشت دیده هاشان به شب بیدار است، و پهلوهاشان از خوابگاه برکنار، و لبهاشان به یاد پروردگار و گناهانشان زدوده است از آمرزش خواستن بسیار. «آنان حزب کردگارانند و بدانید که حزب کردگار رستگارانند.» پس پسر حنیف از خدا بترس و گرده های نانت تو را کفایت است اگر به رهایی از آتش دوزخت عنایت است.

شرح: پیام امام امیرالمومنین (ناصرمکارم شیرازی)



ای فرماندار! از شرکت در میهمانی های اشرافی پرهیز!

امام (علیه السلام) در هفتمین و آخرین بخش از این نامه پر معنا توصیف بلیغی درباره انسان های کامل و به تعبیر دیگر «حزب الله» دارد، حضرت سه عمل و چهار صفت را برای آنها بیان می کند و می فرماید: «خوشا به حال آن کس که وظیفه واجب خود را در برابر پروردگارش انجام داده و مشکلات را با تحمل از میان برداشته و خواب را در (بخشی از) شب کنار گذارده و آن گاه که بر او غلبه کند روی زمین دراز کشد و کف دست را بالش خود کند (و مختصری استراحت نماید)»؛ (طُوبَى (۱) لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَ عَرَكَتْ (۲) بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا (۳) وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُضَهَا (۴)، حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى (۵) عَلَيْهَا أَفْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ (۶) كَفَّهَا)

اشاره به اینکه کسانی محبوب درگاه پروردگار هستند که به هنگام روز به انجام فرایض و تکالیف فردی و اجتماعی می پردازند و به هنگام شب با خدای خود خلوت می کنند و به در خانه او می روند و به راز و نیاز و مناجات می پردازند و هنگامی که خواب بر آنها غلبه می کند به استراحت مختصری قناعت می کنند آن هم نه در رختخواب های گران قیمت و بر بالش های نرم، بلکه بر زمین دراز می کشند و دست را بالش خود قرار می دهند.

اشاره به اینکه عابد کسی نیست که شب و روز در گوشه ای مشغول عبادت باشد. عابد کسی است که به هنگام روز به ادای فرایض فردی و اجتماعی می پردازد و شب هنگام به در خانه خدا می رود همان گونه که در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) آمده است که: «مَنْ عَمِلَ بِمَا أَفْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ؛ کسی که عمل به واجبات الهی کند عابدترین مردم است». (۷)

همین معنا به صورت جامع تری در کلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَفْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می



فرماید: یا علی کسی که خدا را در قیامت ملاقات کند در حالی که این سه کار را انجام داده باشد با فضیلت ترین مردم است: کسی که در صحنه محشر وارد شود در حالی که واجبات خود را انجام داده باشد عابدترین مردم است و کسی که از محرّمات الهی بپرهیزد با تقواترین مردم است و کسی که به آنچه خدا به او داده است قانع باشد توانگرترین مردم است». (۸)

جمله «افترشت أرضها وتوسدت كفها» اشاره به نهایت قناعت آنهاست که آنها انتظار ندارند در بسترهای نرم و راحت آسوده بخوابند؛ به علاوه چنین بسترهایی کمتر به انسان اجازه می دهد که سحرگاهان از خواب برخیزد و رو به درگاه خدا آورد.

آن گاه در ادامه این سخن می افزاید: «این انسان» در زمره گروهی باشد که (این اوصاف را دارند): خوف معاد خواب را از چشم هایشان ربوده و پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار نگرفته و همواره لب هایشان آهسته به ذکر پروردگارشان مشغول است، بر اثر استغفارهای طولانی گناهانشان از میان رفته است»؛ (فی معشر أسهر) (۹) عُيُونُهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ، وَ تَجَافَتْ (۱۰) عَنْ مَضَاجِعِهِمْ (۱۱) جُنُوبُهُمْ، وَ هَمَّهَمَتْ (۱۲) بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَ تَفَشَّعَتْ (۱۳) بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ)

این تعبیرات در واقع برگرفته از قرآن مجید است آنجاکه در اوصاف مؤمنان واقعی می فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ پهلوهایشان از بسترها دور می شود (و شبانگاه به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند». (۱۴)

در جای دیگر می فرماید: «كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ آنها کمی از شب را می خوابیدند * و در سحرگاهان استغفار می کردند». (۱۵)

در ادامه این سخن با استفاده از آیه ای از قرآن مجید این افراد را به عنوان حزب الله معرفی کرده می فرماید: «آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروان و رستگارانند»؛ (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۱۶)

سرانجام، امام (علیه السلام) نامه پربار و آموزنده خود را با این جمله که خطاب به عثمان بن حنیف و هدف همه انسان های طالب سعادت است پایان داده می فرماید: «بنابراین ای پسر



حنیف از خدا بترس و باید همان قرص های نان تو، تو را از غیر آن (و شرکت در میهمانی های اشرافی) باز دارد تا سبب خلاصی تو از آتش دوزخ گردد؛ (فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَتَتَّقُفْ) (۱۷) أَفْرَأَصُّكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ)

زیرا آلوده آن گونه میهمانی ها و سفره ها شدن که گرسنگان هرگز به آن راه ندارند و مدعویین آن تنها اشراف و ثروتمندانند و غالباً آلوده به مال حرام، تو را از یاد خدا و قیامت و از یاد محرومان دور می سازد و بار سنگین گناه را بر دوش تو می نهد و سبب گرفتاری تو در قیامت می شود.

در تاریخ مروج الذهب آمده است که روزی «شریک بن عبد الله» بر «مهدی عباسی» وارد شد. مهدی به او گفت: باید یکی از سه کار را بپذیری! شریک سؤال کرد: آن سه کار چیست؟ گفت: یا باید منصب قضاوت را از طرف من بپذیری یا به فرزندانم تعلیم دهی و حدیث پیاموزی و یا لا اقل یک وعده غذا مهمان من باشی. شریک فکری کرد و گفت: از همه ساده تر یک وعده میهمان بودن است. مهدی عباسی او را نزد خود نگه داشت و به آشپز خود دستور داد که انواعی از غذاهای لذیذ مغز که با شکر مخصوص و عسل تهیه می شد برای او فراهم سازد.

هنگامی که شریک آن غذای چرب و شیرین را خورد سرآشپز خلیفه گفت این پیرمرد بعد از این غذا روی سعادت نخواهد دید. فضل بن ربیع (وزیر مهدی) گفت: اتفاقاً همین گونه شد؛ شریک بعد از این داستان، هم تعلیم اولاد خلیفه را به عهده گرفت و هم منصب قضا را پذیرفت و جالب اینکه روزی شریک با مسئول پرداخت امور مالی گفت وگو کرد و از کمبود حقوق خود شکایت داشت. مسئول امور مالی گفت: مگر خیال می کنی به ما مال التجاره ای فروختی که این گونه طلب کاری می کنی؟ شریک گفت: آری به خدا سوگند از مال التجاره گران بهاتر به شما فروختم من دینم را به شما فروختم. (۱۸)

آری ممکن است لقمه چرب و لذیذ حرام، آثار عجیبی در انسان بگذارد. اگر شریک عاقلانه با این مسأله برخورد می کرد و تنها تعلیم فرزندان خلیفه را بر عهده می گرفت، ای بسا ممکن بود آنها را به حقیقت اسلام آشنا سازد و از ظلم و ستم آنها در آینده بکاهد.



نکته ها:

۱. ازهد در عین بهره گیری از مواهب الهی:

با مطالعه دقیق این نامه پرسش پیش می آید که آیا استفاده کردن از سفره های رنگین و نعمت های گوناگون الهی از دیدگاه اسلام ممنوع است یا مجاز و آیا میان زهد اسلامی و بهره گیری از مواهب پروردگار تضادی وجود دارد؟ سخن در این زمینه بسیار است. فشرده و عصاره آن را می توان چنین بیان کرد:

روایات زیادی داریم که تشویق به زهد می کند و می گوید: «الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا لَيْسَتْ بِتَحْرِيمِ الْحَلَالِ وَلَا إِزَالَةَ الْأَمْوَالِ وَلَكِنَّ الزَّهَادَةَ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدَيْكَ أَوْتَقَى مِمَّا فِي يَدِ اللَّهِ؛ زهد در دنیا به این نیست که حلال را بر خود حرام کنی و اموال خویش را ضایع گردانی؛ ولی زهد در دنیا این است که به آنچه داری بیش از آنچه نزد خداست دلبسته نباشی». (۱۹)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است: «الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ؛ زهد، کوتاه کردن دامنه آرزوها و شکر هنگام برخورداری از نعمت ها و پرهیزکاری در برابر حرام هاست». (۲۰)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ لَا يُحَاسِبُ اللَّهُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنَ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ وَتَوْبٌ يَلْبَسُهُ وَزَوْجَةٌ صَالِحَةٌ تَعَاوَنُهُ وَتُحْصِنُ فَرْجَهُ؛ سه چیز است که خداوند روز قیامت مؤمن را بر آن محاسبه نمی کند: غذایی که آن را می خورد و لباسی که می پوشد و همسر صالحی که او را کمک می کند و از آلودگی به گناه حفظ می نماید». (۲۱)

از این روایت معلوم می شود که استفاده از این مواهب منافاتی با زهد ندارد و همچنین آیات و روایات دیگر که ذکر همه آنها در خور کتابی مستقل است.

اما در برابر اینها، در روایاتی می خوانیم که توصیه به ترک لذات دنیا شده و ترک استفاده مشروع از مواهب گسترده الهی نیز نیکو شمرده شده است. از جمله:

در حدیث معروفی می خوانیم که علی (علیه السلام) در شب شهادت خود بعد از آنکه به نان و نمک افطار کرد و از آنچه غیر از آن در سفره بود صرف نظر فرمود، خطاب به دخترش



چنین گفت: «يَا بُنَيَّةُ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ وَمَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وَقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ دخترم هیچ کس نیست که از طعام خوب و نوشیدنی گوارا و لباس نیکو استفاده کند مگر اینکه روز قیامت در پیشگاه خداوند عزوجل مدت زیادی برای حساب باید بایستد». (۲۲)

در حدیث دیگری که در کنز العمال از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده، آمده است: «فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ، فَدَعِ الْحَلَالَ لَطُولِ الْحِسَابِ وَدَعِ الْحَرَامَ لَطُولِ الْعَذَابِ؛ در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب است، بنابراین از پاره ای از حلال ها به موجب طول حساب صرف نظر کنید و از حرام به سبب طول عذاب چشم بپوشید». (۲۳)

به نظر می رسد جمع میان این آیات و روایات به یکی از طرق زیر است:

۱- استفاده از مواهب الهی حکمی است عام و روی آوردن به زهد حکمی است برای خواص.

۲- روایات زهد برای این است که روی آیات و روایات بهره گیری از نعمت های مادی تأثیر بگذارد و از افراط و فرو رفتن در آن بکاهد؛ مبدا مردم غرق در لذات شوند و راه افراط را بپویند.

۳- پیشوایان دین و اسوه ها و قدوه ها باید زندگی خود را همچون زندگی ضعفای امت قرار دهند تا سختی معیشت، زیاد آنها را آزار ندهد.

۴- پویندن راه زهد آرامش روحی به همه حتی غیر پیشوایان می دهد، چرا که غرق ناز و نعمت بودن در حالی که دیگران در زحمتند روح را آزار می دهد و از نظر عاطفی ناپسند است.

۵- با توجه به اینکه حلال حساب دارد، گروهی زندگی ساده را بر زندگی مرفه ترجیح می دهند تا طول وقوف در عرصه قیامت برای حساب نداشته باشند.

درباره حقیقت زهد و جمع میان این دستور اسلامی و برخورداری از مواهب الهی که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، در ذیل خطبه ۸۱، جلد سوم همین کتاب نیز بحث هایی آمده است. همچنین می توانید به کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، جلد دوم، «بحث زهد و



شکوفایی اقتصادی» مراجعه کنید.

۶- افزون بر همه گرایش به زهد و چشم پوشی از پاره ای لذات مادی یکی از عوامل پرورش روح و تزکیه نفوس است، همان گونه که در بحث ریاضت نفس در شرح همین نامه آمده است.

۲. حزب الله کیانند؟

آنچه امام (علیه السلام) در پایان این نامه درباره حزب الله بیان فرموده برگرفته از آیات قرآن مجید است. این تعبیر در دو آیه از قرآن مجید آمده نخست در آیه ۵۶ سوره مائده است که می فرماید: «(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ)؛ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان (۲۴) را بپذیرند (پیروزند)؛ زیرا حزب خدا (گروه خداپرستان) پیروزند.»

در این آیه پذیرش ولایت الهی و اولیای الهی از اوصاف حزب الله شمرده شده است.

در آیه ۲۲ سوره مجادله نیز می فرماید: «(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خود آنها را تأیید فرموده، و آنها را در باغ هایی بهشتی وارد می کند که نهرها از پای درختانش جاری است. جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند.»

در آیه نخست همان گونه که اشاره شد حزب الله به عنوان ولایت پذیری خدا و اولیای الهی وصف شده اند و در این آیه با وصف «بُغْضُ فِي اللَّهِ» و عداوت با دشمنان حق معرفی شده اند. از مجموع این دو آیه، مسأله «حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضُ فِي اللَّهِ» به عنوان اوصاف آنها استفاده می شود. آنچه امام (علیه السلام) در این نامه آورده که حزب الله را به عنوان سحرخیزان و



شب زنده داران و عابدان و زاهدان معرفی کرده در واقع با آنچه در قرآن آمده است لازم و ملزوم یکدیگرند.

پی نوشت:

- ۱- طُوبَى» مؤنث «أَطِيب» است و مفهوم گسترده ای دارد که پاکیزه ترین و بهترین همه نیکی ها را شامل می شود و در این گونه موارد شبیه دعاست که برای افرادی گفته می شود.
- ۲- عَرَكْت» از ریشه «عَرَك» بر وزن «أَرَك» در اصل به معنای مالش دادن است سپس به تأثیرگذاری بر هر چیزی که در نتیجه نابود شود و از بین رود اطلاق شده است.
- ۳- بُؤْس» به معنای هرگونه ناراحتی در مقابل نعمت و راحتی است.
- ۴- غُمُض» این واژه از «غُمُوض» گرفته شده که به معنای چشم پوشی و دیده بر هم نهادن و مخفی شدن است سپس به حالت خواب که انسان در آن حالت دیده بر هم می نهد اطلاق شده و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.
- ۵- كَرَى» به معنای خواب و خوابیدن است.
- ۶- تَوَسَّد» از ریشه «وَسَادَه» به معنای بالش گرفته شده است.
- ۷- كَافَى، ج ۲، ص ۸۴، روایت ۷.
- ۸- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸، ح ۵۷۶۲.
- ۹- أَسْهَرَ» از ریشه «سَهَر» بر وزن «سَفَر» به معنای بیدار ماندن است.
- ۱۰- تَجَافَتْ» از ریشه «تَجَافَى» به معنای دوری گزیدن گرفته شده و ریشه اصلی آن «جَفَاء» به معنای دوری کردن است.
- ۱۱- مَضَاجِع» جمع «مَضْجَع» به معنای خوابگاه است.
- ۱۲- هَمَّهَمَتْ» از ریشه «هَمَّهَمَه» به معنای سخن گفتن آهسته است.
- ۱۳- تَقَشَّعَتْ» از ریشه «تَقَشَّع» بر وزن «تَوَقَّع» به معنای از میان رفتن و پراکنده شدن است از ریشه «قَشَّع» بر وزن «مَشَّق» به معنای بر طرف ساختن گرفته شده است.
- ۱۴- سَجْدَه، آیه ۱۶.



۱۵- ذاریات، آیه ۱۷ و ۱۸.

۱۶- مجادله، آیه ۲۲.

۱۷- «وَلْتَكْفُفْ» از ریشه «كف» به معنای بازداشتن گرفته شده؛ ولی در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و شروح آن «وَلْتَكْفِكْ» از ریشه «کفایت» آمده است؛ یعنی قرص های نان تو برای تو کافی باشد و به سراغ سفره های رنگین نروی.

۱۸- مروج الذهب، ج ۳، ۳۱۰.

۱۹- این سخن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در سنن ترمذی، ص ۲۴۴۳ آمده. این حدیث در وسائل الشیعه ج ۱۱، ص ۳۱۵، حدیث ۱۳ بابُ اسْتِحْبَابِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَحَدِّ الزُّهْدِ از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است.

۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

۲۱- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۹۹.

۲۲- همان مدرک، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

۲۳- کنز العمال، ح ۸۵۶۶.

۲۴- مؤمنان در اینجا به قرینه آیه قبل اشاره به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که آیه ولایت و بخشیدن خاتم در حال رکوع در شأن آن حضرت نازل شده است.